

V-51
March 05, 1976



رکاب نویس

۵۱

اطلاعات او کلتور

مجله هفتگی - پنجشنبه ۱۴ حوت ۱۳۵۴

مترجم (م، اکر هی)

پیتر و هلن

پیتر بیرو ن رفت و جون
را پیدا کرد . آه . جون بیا ،
بیا سوار شو در کراچی گك
جدیدم سوار شو .
بیا سوار شو من امیدوارم
که کراچی گك تیز بود .
جون گفت : من حالا سوار
شده نمیتوانم برای گد یهای

پدر پیتر برای پیتر یک کراچی گك خریده بود . یک روز پیتر به عقب مادر کلان خود دوید و صدا کرد . ما در کلان کراچی گك جدید من ابین بیا من بتو اجازه میدهم که در کراچی گکم سوار شوی .

مادر کلان خندیده و گفت : من بزرگ هستم در کراچی گک تو سوار شده نمیتوانم .

پیتر گفت : پس کی همراه من سوار خواهد شد من میروم وهلن را پیدا میکنم شاید او در کراچی گکم سوار شود .

پیتر با کراچی خود دوید ، دویده رفت و خواهر خود هلن را پیدا کرده صدا زد .

هلن بیا . ما میتوانیم با کراچی گک جدید بازی کنیم . بیا من بتو اجازه میدهم که در کراچی گکم سوار شوی .

هلن گفت : تشکر پیتر . من حالا سوار شده نمیتوانم کار دارم . برو رفقای جدید مارا پیدا کن . برو جون و دگ را پیدا کن شاید آنها در کراچی گک هم را بتوار شوند .

خود لباس میدوزم . برو دگ را پیدا کن شاید او همراه تو در کراچی گک سوار شود . پیتر رفت و دگ را پیدا

کرد دگ و پیتر آنروز یک ساعت در کراچی گک سوار شدند گا هی پیتر در کراچی سوار میشد و دگ کراچی گک را کش میکرد و گا هی دگ سوار میشد و پیتر آنرا کش میکرد .

بعضی او قات هردو یشان در کراچی گک می نشستند آن روز آن دو رفیق خورد سال خیلی ها خوشحال بودند .



بادداشت هفته های

لیتوگرافی

مجله هفتگی پنجمین شماره ۱۴ حوت ۱۳۵۴ سال هفتم

هفته های شناسایی با محیط مکتب

دختران و پسران گرامی وار جمند!
شما میدانید که دو لست جمهوری ما همانطور ریکه در
ساختهای دیگر حیات ملی، اقتصادی و اجتماعی افغانستان
قدمهای باتمر و انکشا فیج بر میدارد، از معارف و اهل
معارف هم بی خبر نمایند هاست. چنانچه رهبر ملی ما
بنا غلی محمد داود در اکثر خطابهای شان در مورد
نو جوانان و نسل جدید کشورهای ای روزنده را بیان داشته
ازد. ریفورم یا آوردن اصلاحات در معاشر فیکی از اهداف عمده
دو لست جمهوری ما را تشکیل میدهد.

در سال جدید تعلیمی که بزودی آغاز میگردد، یک
تصمیم مفید و جالب دیگر دو لست جمهوری ما
عملی خواهد گردید، این تصمیم تعیین دو هفته اول سال
تعلیمی برای شاگردان صنفاوی بهیث هفته های شناسایی
میباشد.

درین دو هفته شاگردان نیکه تازه به صنف اول شا مل
میشوند به رهنمایی معلمان خود با محیط مکتب آشنا میگردند.
درین هفته ها آنها با صنف خود، ساحه مکتب، اتاق
سر معلم، کتابخانه فرسی، زنگ در سی تفریح ها، با
معلمین و همصنفان خود بقدر کافی آشنایی حاصل میکنند
چون دختران و پسران زما نیکه تازه به صنف اول
شا مل میشند در گذشته برای مدت زیادی با محیط
جدید یعنی مکتب نا بلد می بودند، بنابر این این تصمیم
جدید بدون شک بحال دختران و پسران مفید واقع شده، تا
اندازه زیادی ترس شانرا که به اثر نا بلدی بوجود می آمد
از بین خواهد برد.

ما برای دختران و پسران نیکه تازه امسال بصنف اول شا مل
میشوند مؤقتی های زیادی را آرزو میکنیم و امید وارهستیم
هفته های شنا سایی برای شان خوشایند باشد.





ذوق هنری در اطفال نیز وجود دارد، چنانچه به نقاشی، به رنگ‌ها و نفمات‌هو سیقی‌ی اطفال نیز بی‌علاقه نیستند. همچنان درسایر هنر‌ها، ما نند تمثیل، رقص و غیره اطفال مستعدی توجه بزرگ سا لان را بخود جلب نموده حتی تعجب‌ایشان را بر انگیخته‌اند. طوریکه در عکس مشاهده می‌کنید سه کودک با علاقه زیاد بار نگ‌های آبی می‌خواهند نقاشی کنند.

اطفال عزیز! اگر به نقاشی علاقه دارید بکوشید استعداد خود را از همین حالا بر و رش بدھید، شاید به اثر مشق و تمرین زیاد روزی نقاشی بر جسته ای شوید.

31 MAR 2005

G. CONTINUATION G



فریده سید زاده

علا قه زیاد دا رم و جدول های
آنرا همیشه حل می نمایم و
رشته مورد علا قه فریده در
آینده طب است تا خدمت به
همو طنان خود نماید.



حسنیه

هفت ساله است در صنف سوم درس میخواند، و اگر چه تا کنون
حتی زبان کودکانه اش درست نشده است، با اینهم به تعقیب
دروس خود و خواندن کتاب و مجله ذوق زیاد دارد وی
اشعار زیادی را حفظ دارد و گاهی بشعر حنگی ابراز علاقه
میکند.

فریده آرزو دارد داکتر شود

باافت و دوخت و آشپزی آشنا بی
دا شته با شند و خودم نیز
علا قه زیاد دا رم . تا بهترین
خوراکه هارا بیزم ولباس برای
خود بدبو زم و این یکی از آرزو
ها بیم است و رخصتی های
زمستان را برای همین کار
اختصاص داده ام .

— پرسیدم : آیا مجله
رامی خوا نیز ؟
گفت : مجله را همیشه مطالعه
می کنم و به صفحه سرگرمی ها

فریده سید زاده نیز از
شا گردان با استعداد بیست
که وی توانسته است با اکردن
درجات عالی از جمله شاگردان
متاز مکتب سعد الدین
انصاری محسوب گردد.

وی متعلمہ صنف پنجم
بو دهدخت خیلی ذکی و با هوش
است نظر به لیا قتنی که از
خود نشان داده به گرفتن
تحسین نامه ای نیز موافق
گردیده است .

ازوی پرسیدم علت مو فقیت
به درسها چه بوده گفت :
به نظرم بهترین راه مو فقیت
برای یک شا گرد خواندن
درسها است به صورت منظم
و حل مشکلات درسی به روزمره
اگریک شا گرد کار امروز را به
فردا می گذاشد و خواندن درس
را تنها مربوط به امتحان و نمره
بداند هیچگاه موفق شده نمی
تواند .

— به کدام مضا مین بیشتر
علاقه دارید ؟

— به رسامی و خطاطی
علا قمندی زیادی دارد و آرزو
دارم تا بتوانم به جوانان رسامی
اشتراک نمایم .

ازوی پرسیدم آیا به دوخت
و بافت . آشنایی دارید ؟ گفت :
در پهلوی درس مکتب برای
یکد ختر ضرور است تا به

زد غو نه ادی

حق به هیخکله در پل نکرم خود غلیم په وینو سره نکری لاسونه

زو گپی او هلتنه لو یه شموی
ده. په قوم اخکزی وه هغه
وخت چه زر غو نه ادی خوانه
شوه، دخیل وخت او شرایطو
په غیر کبیسی بید وطن او خلکو
دوافعه خدمت په مقصد
احسنا میات را وپا رسیدل اود
خیل ملی بت اوناموس دخوندی
ساتلو په منظور بید خارجی
دشمئنا تو په مقابل کبیسی دانظر
او عمل له معنی داسی مبارزه
بیل آنکه چه نتیجی بی نه
یوازی په هغه وخت کبیسی
بنکه بهرا ورسته او او سنی
وخت کبیسی له ورا یه بنکاره
او دهنلو ور دی. حقیقت دادی
چه زر غو نه ادی دافغا نه
غیرت، میر انى توزی او
شیامت یوه خرگنده نمو نه
کنهای شو.

گرا نو کو چنیانو ازرغونه
ادی دزمراك خان پښتو ن بابا
میرمن او دریدی خان مور ده
ریدی خان یو داسی پښتون
خلمنی وو چه دزر غو نی ادی

خو رو دو ستانو! دا کمکیانو
انیس بنکلی او په زره پو ری
مجله زیار با سی چه په خیله
هر گنه کبیسی د گران
افغا نستان د ملی او علمی
قهر ما نا نو اونو میالیو خخه
یو یوشخصیت ستاسی د خبر تیا
لپاره چاپ کپی دادی بدی گنه
کبیسی د هیواد ذنا متوا او تو
میا لیو قهر ما نو میر منویه
سلسله کبیسی زر غو نه ادی
معرفی کیزی.

گرا نو کو چنیانو ازرغونه
ادی زمهو د لر غو نی هیواد
دقیر ما نا نو میر منویه لم
کبی یوه داسی ملی قهر مانه
تیره شوی ده جه رېتیا هم
وطن یا لو نکی مور وه اودا
وطن او اولس د خمنواک ژوند

او همی شها مت دخوندی ساتلو
به لازه کبیسی بی او ر دی او نه
هیریدو نکی مبارزی گپیدی
زر غو نه ادی د گند هار
ولايت د گدنی یه کلبي کبیسی

سپیخلی او دشها مت خخه
د کی شیدی رو د لی او دا کو-
چینوالی خخه بی د خبلی مور
لخوا دخبل هیواد او خلکود
ازه اذی او هو سا ژوند په
خاطر ملي درسو نه زده کپری
وه. همد غه وجه ده چهاریدی-
خان دخوانی په تا بی پدی
بنه پو هیده چه هیواد خه
شی دی او دا خلکو ذنیکمر غنی
او دخو شحا له ژوند په مقصد
باید خه رشی او هر هفه
خارجی قوت چه د یوه اولس
خبلوا کپی اخلى هغه د خلکو
واقعی دېمنا ن ذی او با يد
سخته مبار زه او مجا دلهور
سره وشی .

گرانو کو چنیا نو ! هغه
وخت چه انگریزانو د دو هم
خلد پاره زمود داتا ریخی او
لرغو نی هیواد د تسلیطه
غرض زمود پر خاوره هجوم
را پر اود خبلو شو مو او غیر
انسانی اعمالو د عملی کیدو
په هیله بی چیر ظلمونه او
خرد بگاری و کپری زیا تی
میندی بی کوندی او پر سرونه
بی پر ی کره او بی شما ره
ورا نبی بی منیخ ته را پری خکه
نور کندهار دنیولو خیال بی
په سر کپسی پیدا شو او خبل
فوخونه بی هغی خوا ته
ولیزیل په کند هار کپسی دا
نورو ملي قهر ما نانو او
غا زیا نو په دله کپسی ریدی خان
هغه خوان وو چه دانگریزانو
په مقابل کپسی بی د جهادا
اعلان و کر او ټول افغا نان
بی دهیواد دخبلوا کپی او ساتنى
په مقصد را پا رول او هغنوی

نوسای

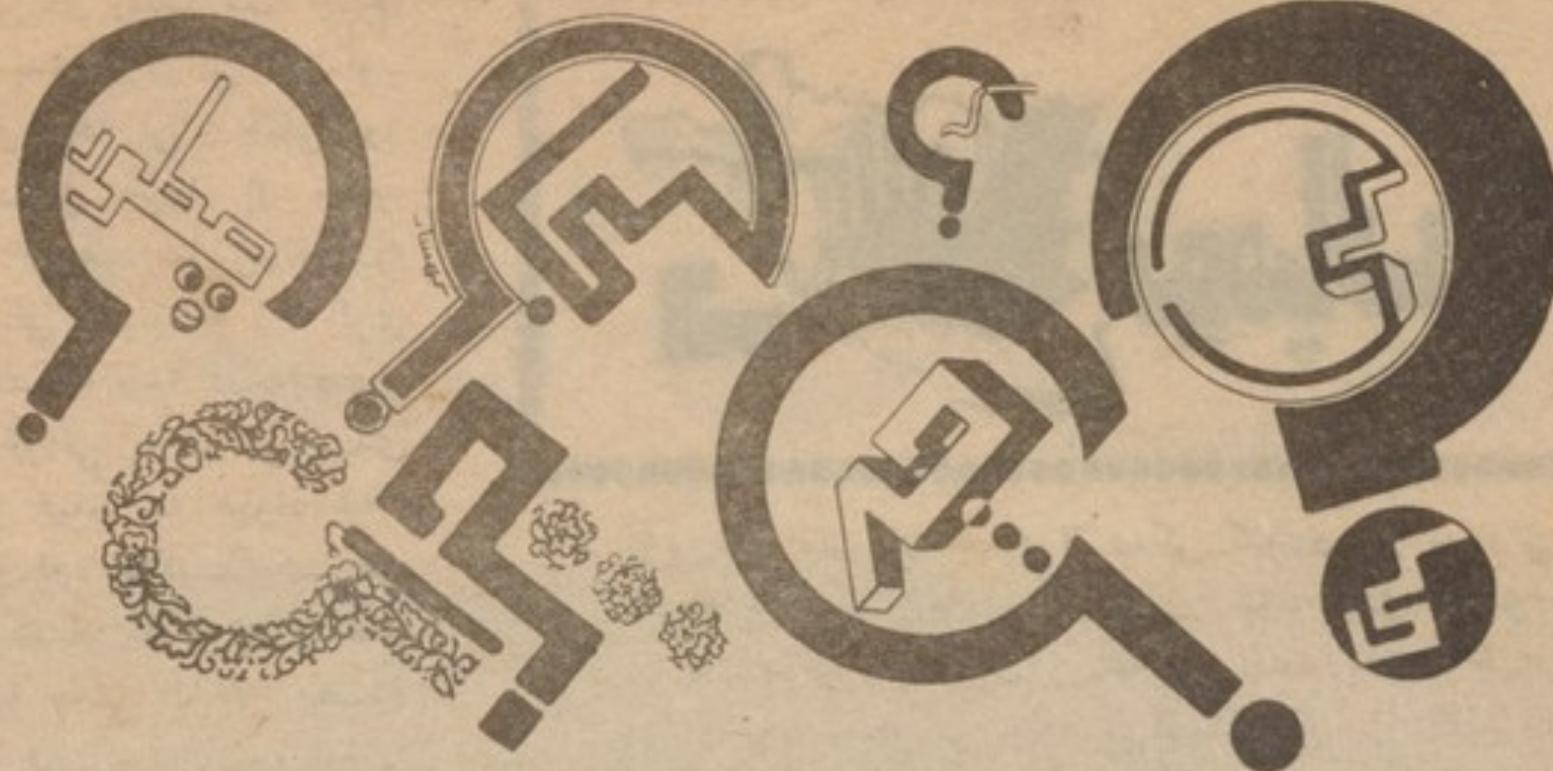
ته بی پدی ملي او مقدسه لا ره کی گپوری لار بیوونی کپری
تاریخ لیکپی . هغه مهال چه زر غونه ادی دخبل یوازنی
او با شه مهه مته زوی د دغه ملي اقدام خخه خبره شوه
دیزی خو شحا لی خخه بی او بنسکی پر با پا گانو را روانی
شوی ورو سته بی خبل زوی خان ته را وغه بنسټ او دا
رنګه بی ورته وویل :

رید یه زو یه ! ستا خیال دی چه یوا زی ته زلمی بی،
زور وز بی. های په خان مغرو ره ! ته به دخار جسی
دېمنا نو په مقا بل کپسی د نورو افغا نی خوا نا نو سره
دېنگ په میدا ن کپسی توره وهی . زه به پا تیزیم را تیر
شه پدی وخت کپسی بی ریدی په ټنده مج کپ او وی وویل:
زویه ! ټول به یو خای سره خو ، خو چه خانو نه تر
هیواد قر بان کپو !

وایی ، کله چه ریدی خان دخبلی میپ نبی او با شمهامنی
مور خخه یو رتنی خبری وا ورید لی . په ټول وجود
کپسی بی نور هم دا فغا نی همت او غیرت وینه په
غور څنګ را غله سمد ستی بی دخبلی مور لا سو نه بنسکل
کپه او دارنګه بیں وویل :

« گرانی هوری ! دا زما گه پاره دزیاتی ویا پنی او اوا فتخارخای
دی چه ستا سی غوندی قهرهانه باشمها مته په هیواد او و لس
مینه مور لرم . هغه خه چه ته دی هاته د کوچنیوا لی خخه
بیا تر او سه پوری ویلی دی او زما په و جود کپ دی دخبلواک
ژوند او د خلکو د خدمت رو حیه را پا رو لی ده ، زه بی هیڅکله
نشم هیرو لی په حقیقت کپسی ته وی او ستا ملي روزنه وه چه
زه بی دهیواد کپی ساتنى او ملي پت دخوندی سا تلو په لاره کپی
گما د لی یم زه ډاچ در کوم ، چه چه ستا ټولی ملي آرزو ګانی
زمایه ذهن کپسی ژوندی پاتی دی او س هغه و دغه رارسیدلی
ده چه دهیواد د نورو ا فغانی خوانانو او میندو سره څنګ
په څنګ دخار جی دېمنانو سره و جنگیزه او تر دغه ستر
 ملي او مقدس هدف خان قربان کړم »

پاتی په ۱۱ مخ



این نو یستنده بزرگ بسال ۱۹۴۶
میلا دی چشم از جهان پو شیده است.
این چیزها کسی اختراع
شده اند؟

آلله آزمایش بتیری هوترها
دوستان عزیز ادرین اوخر نزدیک
کمپنی آر، سی، آ، امریکایی یک آلة
آزمایش گشته بتیری های موتر را
اختراع کرده است.

وقتیکه یک نفر بتیری را از بازار
می خرد در مورد نو بودن و گفته
بودن آن همیشه در حال تشویش
است و چه بساکه دگا نداران بتیری
های گفته و قدیمی و کم قوه را بفروش
می رسانند. در حقیقت این آله از-
ماشیش گشته، میتواند که نوعی بتیری
را معلوم گند وهم قوه آنرا تشییت
نماید. همچنان توسط این آله میتوان
فیوز رادیو، چراغ و سویچ را نیز
از ماشیش گرد.

رادیو تیلفون

دوستان عزیز: درین اوخر
نزدیک کمپنی جانسن واقع ورسای
ایالات متحده امریکا، تیلفون و اساخته
است گه از خود رادیو هم دارد با این

دکمکانه ائیس

آورد.

هربرت بسیار شوق و علاقه
و دلسوی واقعیات زندگی را از
اجتماع آن وقت بیرون کشیده و آنرا

دقیقا انعکاس داده است و آرزو
های خود را در ساختمان یکجا مه
ترقی و آنچه حقیقتا باید بوجود
باید، تشریح نموده است.

این نو یستنده بزرگ انگلستان سی
جلد کتاب نوشته گرده است و
بسیاری آنها به زبان های مهم جهان
ترجمه شده است و شهرت چهانی
یافته است.

از چمله آثار مشهور این نویسنده
هائین زمان، ملاقات حیت انگلیز، زمان
و مکان، امید ها، جنگ
در هوا، دنیای آزادشده بسیار مشهور
اند.

نوشته های هر برتر، شکل علمی
فلسفی، اجتماعی، تاریخی و در عین
حال بسیار لطافت دارند و این
نو یستنده تا اندازه در اذهان معاصرین
خود تفویز دارد گه میتوان گفت که
روح زمان در توشته های وی تجسم
یافته است.

هر برتر جرج که بود
دوستان عزیز! هر برتر جرج ولز
یکی از نو یستنده گان معاصر انگلستان
است.

هر برتر، بتاریخ ۲۱ سپتامبر
سال ۱۸۶۶ میلا دی در شهر برتلی
واقع انگلستان دریک خانه واده متسطی
بدنیا آمد و نام پدرش جوزف ولز
بود.

هربرت پس از تحصیلات مقدماتی
برای تکمیل معلو مات خود به پوهنتون
علمی سلطنتی انگلستان شامل گردید و
بسال ۱۸۸۸ میلادی در رشته ادبیات
و علوم فزیکی به گرفتن دوکترا موفق
شد.

هر برتر پس از چند سال معلمی
به شغل روز نامه نویسی شروع گرد
لیکن بعد از چندی ازین کار صرف نظر
گرد و به نو یستنده گی پر داخت.

هر برتر بعد از سپری نمودن چند
سال درفن نویستنگی به اوج
شهرت رسید و بسیار کتاب های مهم
و پر قیمت را به رشته تحریر در

بز رگ یائین می افتد و ا بشار بزرگ
و معروف بنام و یکتوریا را می سازد.
این ا بشار از ارتفاع بسیار بلند
بز مین می افتد و چنان صدائی ازان
بلند می شود که کوشها تاب شنیدن
انرا ندارد و صدای این ا بشار از ۳۲
کیلو متر دور پکوشی میرسد.
درین قاره خصوصا در افریقای
جنوبی الماس زیاد تر پیدا می شود.
(فرستنده میر و یس)

چرا انسان و حیوانات خسته می شوند؟

دوستان عزیز: خستگی یک عارفه
گوتاه بوده که برای انسان و حیوان
بعد از انجام یک کار پیدا می شود.
یابه عباره دیگر هر گاه انسان یک
کار را انجام دهد خسته می شود.
علت کار این است که در عضلات
بدن انسان و حیوان در وقت فعالیت
ماده بنام اسید فسفو ریک و اسید
لاکتیک بتدربیح ایجاد میگردد تا انکه
به اندازه برسدگه باعث توقف عضلات
از فعالیت می شود و درینجا است که
انسان یا حیوان خسته می شود هر گاه
انسان استراحت کند مواد متذکر دو
باره بتدربیح در اعضای بدنه می روند
و عضلات امداده فعالیت می شود.

خزندگان چطور حر کت میکنند؟

دوستان عزیز: خزندگان اشکال
مختلف دارند مثلا بعضی از آنها
مانند هماران درای دست و پا نبوده
و بروی زمین خود را میگشند و هر قدر
پستی و بلندی زیاد پاشد به همان
اندازه سرعت حرکت آنها زیاد میگردد

۲- قاره بلند
۳- قاره تاریک
مساحت این قاره به اندازه
مساحت بر اعظم اروپا است و برابر
بنجم حصه زمین را تشکیل داده است.
در خنان مشهور این قاره یکی
درخت بنام (باتو باب) است که آنرا
درخت نان نیز میگویند و دیگر
درخت را برابر است که از شیره آن را برابر
ساخته می شود.

بر علاوه این در خنان بعضی
کیا هان خون خوار هم دارد اگر
انسان یا حیوان درین برگ های آن
گیرشوند تا چند دقیقه خونش را میگرد
و تفاله اش را رها میکند.

حیوانات جنگل این قاره عبارت اند
از شیر پلنگ، زرده، اسب آپس،
گرگدن، فیل، سیمهون، گوریلا شمپا،
نزدی، و هار های زهر دار و بی زهر
به تعداد زیاد است که درینجا زندگی
میگند.

درین قاره یک مگس که بنام تسه،
تسه یاد می شوند زندگی میگند که
بسیار خطر ناک است. این مگس اگر
یک انسان را بگزد فورا بیماریه
خواب ایدی فرو می رود.

در همه قاره های جهان کم و بیش
صحرای ریکزار های وجود دارند
که برخی بزرگ و برخی خود را است.
اما بزرگترین و پهنا ور ترین صحرای
عای جهان در بر اعظم افریقا قرار
دارد که از این بنام صحرای کبیر یاد
میگند.

این صحرای هفت برابر مساحت
افقا نستان است و درین صحرای گانه
وسیله حمل و نقل شتر است که
آنرا کشتی صحرای یاد میگند.
کینیا یکی از ممالک قاره افریقا
است که در قلب شهر ارمنستان این
ملکت دریای ذہبی را ازیک ارتفاع

رادیویی کوچک که همراه با تیلفون
است، میتوان در لحظاتی که منتظر
رخ شدن لین مطلوب هستید، موسیقی
روجبرور بشنوید.
ولايت کندز در کجا واقع شده
است؟

دوستان عزیز: کندز ولا پیست در شمال
افغانستان که موقعیت جغرافیائی آن بین
۶۸ درجه و ۵۲ درجه و ۱۱۰ تا ۱۱۶ طول
البلد شرقی ۳۶ درجه و ۵۸ درجه و ۳۰
ثانیه عرض البلد شمالی واقع است
ولايت کندز نیم قرن از چنگلان
مملو بوده و آبادی کمتر وجود داشت
اما امروز، صورت یکشنبه هودرن را

بعود گرفته است، سرک های قیصر
شده، عما رات بیشمیار، دکا کین زیبا
و مساجد جامع قشنگی دارند.
امروز در ولايت کندز بسیار فابریکه
های فعالیت اتفاده از قبل فابریکه
روغن نباتی، چینی سازی، صابون
سازی و فابریکات حللاجی پنجه
غیره.

عا یدات هم این ولايت استحصال
پنه بوده که در اقتصادیات مملکت
و بدبست آوردن اسعار خارجی دول
سهمی را بازی میگند.

مساحت این ولايت ۷۹۲۶ کیلومتر
مربع است و نفوس آن به ۱۱۴،۲۵
نفر میرسد و مرکز آن شهر کندز
است.

• • •

درباره قاره افریقا چه
میدانید؟

دوستان عزیز!
بر اعظم افریقا از چهار طرف به
آب های بحر محاط شده است. این
قاره در طول تاریخ به سه نام یاد
شده است.

-قاره سیاه

تسبیه کننده: نادیه

چگونه لباس پوپ شیم



خوا هران وبرا دران عزیز!
درین هفتنه علاوه از ینکه
چندنmo نه از لباسهای مقبول
را برای تان انتخاب نمود یم.

می خوا هم یک نکته ای
را برا یتان یاد آور شو یم که
در موقع بافتن با ید مدنظر
داشته با شید.

بار ها دیده شده که بعضی
از خوا هران ما قبل از ینکه
متوجه شو ند جا کت و یا
پیراهن و امثال آنرا چه اندازه

شروع نما یند و یا کدام بافت
خوب انتخاب کنند، به بافت
شروع می نما یند، اما قبل
از شروع با ید خوب فکر
کنید و اندازه صحیح جا کت
و امثال آنرا بداید، با فت
مطلوب نظر تا نرا انتخاب
کرده و بعد به بافت آغاز
نمایید. زیرا اگر سنجش صحیح

در موقع با فت صورت نگیرد
امکان دارد بعد از ینکه بافت
تان زیاد شود به اشتباه تان
متوجه شو ید آنوقت است

مجبور به باز نمودن بافت می
شو ید که درین صورت هم
باعث خرابی هون میگردد و از
جانبی وقت تا ن ضایع

شده بدون اینکه کدام قسمتی از جاگت را خلاص نموده باشد.

نکته دیگری که خواهران ما متوجه با شند با فتن پا تن (نمونه بافت) است.

بعضًا بافتی را که یاد رید و یا میخواهید یاد بگیرید باید یک نمو نه از بافت مذکور را در نزد خود نگهدازید چرا که امکان دارد بعداز چند وقت فراموش تان گردد، با دیدن پا تن و یا نمونه دو باره به یاد تان آمده ود چار مشکلات نمی‌شوید برای اینکه پاتن های تان گم و یا خراب نشود کتابیچه مخصوص که دارای صفحات زیاد باشد برای اینکار انتخاب نمایند هر پاتن رادر یک صفحه نصب نموده و طریق بافت رادر صفحه مقابله آن بنویسید در آنصورت بافت هیچگاه فرموش تان نخواهد شد و برای بافت جا کتوپیراهن نگران نخواهید بود چون پاتن مکملی از بافت های مختلف

۷۶ مخ پاتن

زر غونه ادی

زر غونه ادی چه دخیل میپنی او با شهامته زوی خخه پور تنی بیان واو رید. نوری هم دهیواد او خلکو وا قعنی خدمت احساسات را وبار یدل.

کیسه کا، چه زرغونی ادی دخیل یوازنی او قهرمان زوی ریدی خان او نورو افغانی خوان نا نو او میپنون خنگ ته دخارجی دبمنانو په مقا بل کښی د جنگ میدان ته ولاړه او په جنگ کښی بی به په ره شهامت او دلاوری برخنه وا خیستله په بنه جرئت او میپانه بی توری و هلی اود خارجی دبمنانو په مقا بل کښی، د ژوند ترپا یه پوری

و جنگیده او دروند ترورو ستنی سلکی پوری بی توره چلو له او زیات انگریزان بی مرد یا زوبل کول او په دیر و انگریزا نو بی خپل زپه سور کمی، وا بی چه دغه ملي او افغانی میرمن په جنگ کښی تېه او شهیده کړه شوه ا خپل روح بی د هیواد دخیلوا کمی او ملي پت دخوندی سا تلو په لاره کښی پاک خدای (ج) ته و سپا ره.
گرانو کو چنیانو! کله هم ذر غونه ادی دهیواد د ساتنی په لاره کښی شهیده شوه، لافن تر خوافغانستان وی او افغانان پکښی او سی، دد غه میپنی ذر قهرمانی نوم به دتل لپاره زوندی پا تهی وی او د افغان او لس د فرد فرد په ذهن او زپه کښی بی دمیر انی او ملي شهها مت خا طری زوندی وی او د هیواد د تا ریخ پانی به بی په نامه بتسلی او خلانده وی.
گرانو کو چنیانو! د هیواد او خپلواک ژوند سا تل ده افغان ملي او وجودانی وظیفه ده. نوددی دیا ره چه تاسی و کولی شی دخیل هیواد، خلکو او ملي نظام دوا قعنی خدمت په لا ره کمی گنور ثابت شی، پکار ده چه ذر غونه ادی او نورو ملي قهرمانو په شان په خانو کښی دو طن پا لئی او ملت دو سته احساسات غښتمانی کړی، علم او پوه زده کړی خو چه ددغه لاری خخه دو طن سپیخلی او وا قعنی زا من شی او زیات خدمتونه سر ته و رسی او خپل نو م دوطن په تا ریخ کښی دتل لپاره ژوندی پرین دی

دارید که از روی آن بتوانید هر نوع با فتی راخوا سته با شید انتخاب نما یید.



شاگرد

خوب که همیشه بُوی خوب از آن به سوی رهگذران پراگنده میشود، کارهای نهایتند.

بعضی اوقات منم دلم زیاد می خواست که مثل آن دو شاگرد کبابی باشم و از صبح تا شب تا تاریکی، تازها نیکه مردم گرسنه، شکم های شان در این دو کان سیر میشد، کار کنم و تاو بالا بروم، به مشتریان آب ببرم، غذا یشانرا ببرم، پسول شانرا بگیرم و با خلیفه ام مثل آن دو شوخي و مزاح کنم و توی من می دانستم که این دوکان با داشتن دو شاگرد خوب و زرینگ دیگر به من ضرورت نخواهد داشت، دیگر به من کار نخواهد داد.

روز تقریباً چاشت میشد، لحظه به لحظه گرسنگی ام افزون میگشت سخت دلم میخواست تا پولی می داشتم و میر فتم بندرون دو کان کبابی بعد پشت یکی از میزهای چرکین و کثیف می نشستم، بعد شاگرد کبابی با دستمال سیاه و چرب گیش میسوی من می آمد و برایم میگفت:

چه فرمایشی داشتید ۱۹۰۰۰ و بعد من با غرور بچگانه ام میگفتم: چه دارید ۴۰۰۰

و بعد شاگرد کبابی با آهستگی و سرخی می گفت:

صاحب ۳۰۰ کباب تکه ۳۰۰ کباب پارچه کباب جگر ۳۰۰ چیلی کباب ۲۰۰ کرانی و ... و باز من باه مدادی غورم می گفتم:

هوا تا و بالا می انداخت، بسوی مشتریان تازه میرفت و بعد از این که تازه وارد چیزی زیر گوشش می گفت، دو باره با همان شتاب اول نزد خلیفه اش می آمد و میگفت: یک خوراک تکه با یک خو راک کرانی.

بعد این راکه گفته بود میر فست به سراغ مشتریان دیگر.

بعد از لحظه‌ئی آن های که درون دوکان رفته بودند، دو باره بالبان چرب چرب درحالیکه آنرا می لیسیدند، از دو کان پایین می آمدند، دلم از گرسنگی ضعف میرفت، اصلاحات عمل آنرا نداشتیم، همچو میخواستم که مثل آنها آن بالا به درون دو کان بسردم و بعد از لحظه با لبان چرب چرب دو باره پایین بیایم.

خلیفه

پسرک دیگری هم اینجا بود که مقابل خلیفه (کباب بیز) نشسته بود و آتشی مقابل رویش را پکه می‌زد در این حال دود کباب به هوا بلند می‌شد و به همه گوچه می‌پیچید.

من که مقابل دو کان به پایه ای تکیه داده بودم، بویش را می فرمیم و با قدرت زیاد، آنرا بندرون سینه ام فرو می‌بردم، بوی خوبی بود، آدم را سیر می‌کرد، وقتی این دود بندرون سینه ام می‌رفت، من که گرسنه بودم، بی حالت می‌شدم، سستی و کسالت به پاها و دستانم می‌رسید.

وقتی چشم به دو شاگرد کبابی می‌افتد، به نظرم می‌آمد که آنها را هم مثل من از مکتب بیرون کرده اند و حالا آمده و اینجا در این جای

صنف چهارم بودم که باز هم از مکتب بیرون گردند.

این مرتبه بایکی از هم صنفانیم، جنگ کرده بودم و ناگهانی، بوتل رنگم راکه جلو دستم بود، به سرشن کوختم و بوقل بعد از اصابت، سر پسرک را شکست و خون غلیظی دا از آن فوران نمود.

بیچاره! خون زیادی از سرشن می‌ریخت، گرچه دلم برایش زیاد سوخته بود، اما اینکه همیشه برایم فحش میداد و حر فیای پوچ و بد میزد، از او بنم می‌آمد.

وقتی شاگرد ها و دیگر هم صنفی هایم از این کار باخبر شدند، همه دسته جمعی رفتند و به اداره مکتب خبر دادند. این بار حوصله سو معلم لبریز شد و خشم آسود، دستم را گرفت و هر از مکتب بیرون گرد.

بکسر زیر بغلم بود در میان کوچه های متعفن، این طرف و آن طرف راه میر فتم، گاه گاه به کنار جوی کشیف که از کنافات کوچه پر شده بود می نشتم، زمانی، کنار دو کان نا نوائی که آنطر فتیر قرار داشت با مردن کچ می ایستادم، کاهی هم توجه ام را بآهای برخنه ای پسرک بوت دوز جلب می کرد و بعضی او قات وقتی خسته میشتم، جلو دو کان کباب پزی که بویش دلم راست ساخته بود، می ایستادم، میدیم که بعضی می آیند، درون دوکان میروند، بعد شاگرد کبابی را میدیم، که دوان دوان در حالیکه دستمال چرگیش را میان

کبابی

دکمکیانو انس

- میخواهی فرار کنی ها ...
گفت :
من ... من دزدی نکرم و اصلا
نمی خواهم فراد کنم .
او باز گفت :
- پس گوشتها را کم برد. دروغ -
کو .
عصابم خراب شد . خواستم تاسیلی
محکمی بصو رتش بزنم تا دیگر از
این حرفا برایم نزند . دستم را پس
بردم و محکم بصو رتش نواختم .
خلیفه کبابی که تان زمان آرام و سر
کرم کارش بود، سرش را بلند کرد
در حالیکه باز بی اعتماد بود گفت :
- چرا هیزني ؟
گفت :
- چرا هرا دروغ گویید من
که اصلا دزدی نکرم . بیانید اگر بارو
نداشید چیز هایم را پایالید .
خلیفه کبابی را خنده گرفته بود.
رویش را به شا کردش کرد و گفت:
- دستش را رها کن .
شاکرد بانگاه های انتقام جویانه
مرا دید و با خشم دستم را رها کرد .
خلیفه گفت :
- خو ... بچیم ... بیاکه یك
خو را کباب برایت بدhem تا بخوری
بعد گفت :
- آفرین ... آفرین ... پسر
شجاع .
بعد گفت :
- من متوجه بودم که تو پشک را
زدی تا گوشتها را نبرد .
بعد در حالیکه چند سیخ کباب را
برایم می داد گفت :
- همیشه این طور شجاع باش ...
همیشه جوانمرد باش ...
خنده ام گرفته بود در حالیکه
کباب زیر بغلم بود. لبایم را می
لسم و بسوی خانه روان شدم .

که پکه می کرد، از بند دستم محکم
گرفت و گفت :
- دزد ... دزد ...
خلیفه کبابی مثل این که اصلا
متوجه این قضیه نشده بود، همچنان
سخت سر گرم تا بالا گردن سیخ
های کباب بود، هر چند فشار آوردم
و زور زدم که بند دستم را از دست
های چرب شا کرد کبابی رها کنم ،
نشد .
شاکرد باز گفت :
- دزد ... دزد را گرفتم .
رویش را بسوی خلیفه اش کرد
و بلند تو صدا زد :
- خلیفه ... خلیفه دزد را گرفتم .
دزدیکه هر روز می آمد و گوشتهاي
خام را از میان کاسه می برد .
خلیفه کبابی شا کردش را بالا کرد
و با تکاه های بی تقاضه بسویم دید
بعد دوباره مشغول پختن کباب شده
شاکرد باز هم دستم را زیاد تر
میان انگشتان چر بش فشد .
دستانم را سیاه ساخته بود .
بسیوی لب های گلفت و چربش که
هر لحظه آنرا می لیسید، خیره گشتم
در حالیکه باز میخواستم با کردن
بلندی چیزی بگویم گفت :
- دستم را رها میکنی ... یائی ؟
شاکرد خلیفه کبابی به حرفم
اعتنای نکرد . همچنان مشغول پکه
زدن بود .
باز گفت :
- ترا هیگویم ... دستم را رها کن .
او گفت :
- تو دزد هستی ... دزد ... باید
مجا زات شوی اخنده ام گرفته بود .
باز خواستم که خود را از چنگش رها
سازم، نشده در حالیکه دستم را زیاد
تر فشار میداد گفت :

- گرانی بیاور ...
این خیالات در حالیکه شکم از
کمر سنگی مالش مالش می داد بس
مغز فشار می آورد . هنوز هم دود
کباب بسویم می آمد و سینه ام را پر
می کرد . دلم می خواست همیشه
همین جا . گنار عینین پایه بنشینیم و
این دود با همان لذت خوبش بسویم
بامد . ولی من باید به خانه می
رالفم، چون هادرم، همیشه بساعت
دوازده بعده روز نز دیگ در واژه
حویلی به انتظارم می نشست .
یکبار نمی دانم چه بدل میگشت که
از چایم بلند شدم با قسم های آرام
آرام در حالیکه بقسم رایه زیر بغلم
می فشدم، بسوی خلیفه کبابی رفتم .
خلیفه همچنان مشغول تا وبالا کردن
سیخ های کباب بود . هاله ای از دود
تیره و سیاه سرو صورت او را
پو شا نیله بود . لبا سیاه شش چرب
و گوشت آلود به نظر می رسید .
شا کردش نیز مقابل او ایستاده و
با پکه ای پیته نی اش به آتش باد
میزد .

آندو متوجه من نشدند . در این
حال نا گهان چشمم به پشکی افتاد
که چند قسم آن طرفت به گوشت های
که میان کاسه ای اخته شده بود چشم
دو خته بود .
پشک طوری ایستاده بود که همین
حالة حمله می کند و گوشتها را از بین
کاسه می برد .

از عقب سر شا کرد خلیفه کبابی
گذشت، میخواستم که پشک را بزنم
ناگو شتها را برد، وقتی گفت
(پیشست) گهنا گهان پشک خیزی زد
و با شتاب مقداری از گوشت های درون
کاسه را بد هننس فرو برد و فرار
کرده . نا گهان شاکرد خلیفه کبابی



بازی‌های اطفال کیو با

پوئیس و دزدان بحری

اطفال شامل ۱۰۰۰ بازی
عموماً سن شان ده الی چار ده
سال می باشند درین بازی
هم تعداد معین نیست اطفال به
هر تعداد که باشند میتوانند،
اشتراك نمایند.

درین بازی اطفال به دودسته
 تقسیم می شوند بعد بصورت
 یک قطار با چشم‌های پت عقب
 یکدیگر از پیش روی کپتان
 بازی می‌کنند، کپتان در
 حال تیر شدن اطفال
 و میگوید، پولیس دزد،
 پولیس دزد به همین ترتیب
 تا اخیر درخت قطار پولیسها
 یک طرف دزدان بحری به
 طرف دیگر جمع می شوند.
 بمجردی که کپتان اشپلاچ
 می‌کند همه دزدان بحری پابه
 فرار می‌کنند و اطفال طرفدار همان رنگ طرفدار فرشته
 تعقیب شان به دویدن آغاز
 می‌کنند.
 دزدان گرفتار و نزد کپتان
 آورده شوند.

چون کیو با از چار طرف به بحر محاط است و هم مرکز
 عمدۀ سیاحان بحساب می‌ورد
 ازینرو سر گر می‌باشد این سر زمین را با زی
 غوطه زدن، کشتی را ندن و فروش سو غات تشکیل می
 دهد.

فرشته و شیطان

اطفالی که درین بازی اشتراك می نمایند سن شان
 هفت الی ده سال بوده تعداد شان معین نیست.

بازی به ترتیب آغاز می‌یابد که از بین اطفال شاملاً
 بازی سه نفر به نامهای فروشکار فرشته و شیطان تعیین
 می شوند. اطفال دیگر به صورت خفیه از آن سه نفر
 یک رنگ را انتخاب می‌کنند، فرشته دروازه فروش-
 کار را می‌زند و این دیالوگ تکرار می‌شود.

فروشکار صدا می‌کند: کیست که به دروازه می‌زند.
 فرشته جواب میدهد: فرشته هستم فروشکار می‌برسد، چه می‌خواهد؟

فرشته: فیته

فروشکار: چه رنگ را خوش‌دارید فرشته‌ها نام یک رنگ
 را اطمینان می‌کنند و اطفال طرفدار همان رنگ طرفدار فرشته
 می شوند.

بعد نفری که به حیث شیطان انتخاب شده همین کار، را
 تکرار می‌کند، در آخر هر طرفی که دارای بیشتر فیته
 بیشتر داشت همان برند می‌شود.

با کوی شکاری

و پهلوی هم قرار گرفته بودند
که گو چای چاق نمیتوانست
از بین آن عبور کند. او اکثر
مجبور میشد تا یک فاصله دور
ودراز را طی کند.

بالاخره راه جنگل به آخر
رسید و با کو خودرا دریک ساحه
پر از ریک مشاهده کرد که
در آن از درختان سایه دار و سبزه
های تازه اثری دیده نمیشد.
با کو با خود گفت: این منطقه

کا ملا ریگستانی است شاید
در همین نزدیکی ها کدام دریای
بزرگی وجود داشته باشد.
کو چا که به تعقیب با کوروان
بود او هم از جنگل بیرون آمد
با کو با زحمت زیاد راه خود را
تعقیب میکرد.

درین منطقه از حیوانات
خود را از دست نداده باشد با
و پرندگان کدام اثری دیده
نمیشند با کو قبل ازین هیچگاهی
در چنین یک منطقه راه پیمایی
نکرده بود. او برای اینکه رویه
خود را قوی بسازد با
خود گفت: یقین است که من
دیریا زود بیک نقطه آباد و
سر سبز خواهیم رسید.

(ناتمام)

های ببر را شکار کرده ام و نه
از آن کدام اطلاع صحیح دارم.
با کواز اظهارات شیر مطمئن شده
دامنه سوال و جواب را رها کرد.

درین وقت یک محا فظ قصر
با ترس و کمر و بی پیش آمده
گفت: رفیق های حیوانی شما
با خوک هادشمنی و مخالفت
خا نواد گی داشتند شاید آنها
در چنگ خوک ها گرفتار شده
باشند.

با کو گفت: یک خوک همیشه
خوک است و نمیشود تو قمع
بیشتری ازین حیوان داشت.
با کو این را گفت و برای یافتن
چو چه های ببر قصر شیر را ترک

گفت:
گو چادر تمام این ساعات
انتظار با کورا میکشید و خود را
در عقب یک درخت بزرگ پنهان
کرده بود. و قتیکه متوجه
بر آمد ن با کو گردید بدنبال
او به راه افتاد. با کوه راه خود
را از بین یک جنگل انبوه باز
میکردو این یک کار مشکل بود.

گو چاهم مجبور بود تا همین
راه سخت و مشکل را در پیش
گیرد. در بعضی جاهای درختان
جنگل به اندازه نزدیک

را بجامی آو رم ا لبته این
احترام و صمیمیت مو قتسی
نمیست بلکه همیشه ادامه
خواهد داشت. شما از یک شیر
پیرو ضعیف ازین بیشتر چه
تو قعی داشته میتوانید.

با کو گفت: من در مورد
احترام و صمیمیت کدام سوالی
ندا رم بلکه میخواهم بدآنم که
چو چه های ببر و رفیق های
حیوانی مرا چه کسی شکار
نموده است.

شیر گفت: من چو چه های
ببر را شکار نکرده ام. شما می
بینید که من پیرو ناتوان شده ام
و آنقدر اشتباها برایم باقی نمانده
است تا برای پیدا کردن خوراک
خود از منزل خارج شوم. گذشته
از آن درین روزها گوش های
من نیز گران و سنگین شده
است بطری ریکه هیچ قسم صدا
و آواز را تشخیص داده نمیتوانم.

با کو دهن خود را بسوی
گوش های شیر نزدیک ساخته
گفت: آیا شما از چو چه های
ببر لا اقل کدام خبری هم
ندا رید.

شیر با شنیدن این سخن
فکر کرد که با کو از وی آزرده
است و برای رفع اشتباها باز هم
قسم یاد کرده گفت: من نه چو چه

کلاوس کوچک و کلاوس بزرگ

فدهمی چه میگنی ؟
اینگونه یاوه کویی مکن، ورنه
سرت دا می برند !

ضمناً داکتر برای شن پوست گنده
گفت که چه کار نامطلوب و نامعقولی
را انجام داده و چقدر آدم بد سر -
شتنی بوده و باید سخت ترین سزا
بینند .

این تو فیخا ت کلاوس بزرگ را
آنقدر تر ساند که از جراح خانه
راساً بطرف گادی دوید و اسپها را
جانب ده قمچین گرد .
داکتر و دیگران که ناظر صحنه
بودند او را دیوانه پنداشته گذاشتند
هر طرفی میرود برود .

وقتی کلاوس بزرگ هنوز رسید،
سر راه ایستاد و کلاوس کوچک را
صدا زد :

- توان این رابده ! بلی، تو حتماً
باید این مساله را جبران کنی کلاوس
کوچک .

و فوراً بخانه رفته کلا نترین چوالی
را گه میتو انسست پیدا کند، آورد، و باز
بر کلاوس کوچک چیغ زد و گفت:
ساو بچه ! توباز هراحمق سا ختن
اول اسپهای خود را کشتم و بعد
مادر کلان پیرم را . این همه اشن از
دست تو بود، این تو بودی که هرا
راه غلط نشان دادی ! بلی، هنگریش
ازین هرا نمیتو نی احمق بسا ذی !
شیمیدی !

ناتمام

دکمکیانو ائیس

بمجرد یکه کلاوس کوچک واپس
بخانه رسید پسر خود را نزد کلاوس
بزرگ فرستاد تا پیمانه زر را مانع
بیارد .

کلاوس بزرگ با خود گفت:
سوای : این چه می شنوم ؟ آیا من
او را نکشتم ؟
من با یست خودم از نز دیک او
را بیشم، و پیمانه را بدمست گرفته
بد یدن کلاوس کوچک روان شد .
همینکه به در واژه داخل شد از
دیدن پو لپای تازه دهانش باز هاند
و در حالیکه چشمان خود را می‌مالید
گفت .

- این همه تروت را از کجا پیدا
کردی ؟

- این همه از مادر کلانم است که
تو او را کشتن، نه از من هردها شن
دا فرو ختم و یک پیمانه زر گرفتم .
(قیمت فوق العاده خوب است)

کلاوس بزرگ این جمله را با خود
زمزمه کرد و بسوی خانه شتابت ،
یک تبر را گرفته فوراً و بدون مقدمه
مادر کلان پیر خود را کشت . بعد
او را در گادی گذاشت و بسوی شهر
نزد داکتر روان شد و خواهش کرد
که جسد هرده را بخرد .

داکتر پرسید : ساو کیست ؟ و از

کجا پیدا یش کردی ؟
مادر کلانم است، گشتمش تاییک

پیمانه زر پیدا کنم .

سواه واه ! چقدر عالی ! تو اصلانمی

صاحب مهما نخانه چیغ زد : نمیتانی
شندیده خانم اینه یک گیلاس شربت
که پسر تان برای تان فر مایش
داده !

یکبار دیگر فریاد کشید و باز
مکرر صدا کرد هنگر پیرزاد همانگونه
ساخت و بیحر کت بود که بودتا زنکه
حوالله صاحب مهما نخانه سرفست
و گیلاس را به شدت بروی هادرگلان
زد و دفعتا در حالیکه سرو رویش
از شربت تربود بروی گادی افتاد،
زیرا جسد مخصوص تکیه داده شله بود
وبسته نه بود. کلاوس کوچک که
منتظر فرصت بود صدا کرد:

- هی ! چه شده !
دوان دوان آمد و از گریبان مرد
کرفت و گفت :

- او هو هو ! تو قاتل استی ! اینه
بین پشانی مادر کلانم را شکستانده
صاحب پیمانه را در حالیکه خود
را باخته بود و دست بدمست می‌مالید
با تصرع گفت :

- آه، عزیزم ! از بخت بد و از تند
مزاجی من چنین کاری شده قلبما
متاسفم . کلاوس عزیز و مهر بان ،
اگر صدا بت را نکشی و بکسی چیزی
نگویی یک پیمانه پر از پول برایت
میدهم و مادر کلان را دفن میکنم .
زیرا اگر پو لیس آگاه شود سرم
را از تنم جدا خواهد گرد ،
پس کلاوس کوچک موافق شد
و یک پیمانه زر گرفت .

بودن بود در زمان های
قدیم حاکمی بود. جوان نی از
دخترش خواستگاری کرد
حاکم گفت به یک شرط دخترم
رابه تو مید هم که سحری
به من نشان بدھی که هیچکس
آنرا ندیده باشد. جوان
قبول کرد و به پیش جادو گر
شاگرد نشست دختر جادو گر
سحر های پدر خود را به او
میکفت تا آنکه جوان توانست
جادو گری را بگیرد.

روزی او در شهر قدم
میزد، دید پیر زنی کدا یی
میکند به او گفت بعد از چند
دقیقه اینجا شتری می آید
آنرا بفروش اما جلو آنرا به
کس ندھی. طالب رفت چند
دقیقه بعد خود را شتری
ساخته نزد پیر زن آمد پیر
زن شتر را فروخت اما
جلوش را پیش خود گرفت
جوان دو باره خود را بشکل
اصلی در آورد.

روز دیگر دید که پیر زن
باز هم گدایی میکند از پیرزن
پرسید پول ها را چه کردی
پیرزن گفت پول هارابه قرض
دار خود دادم خودم گر سنه ام
جوان گفت: امروز اینجا

اسپی می آید آنرا بفروش
اما جلو آنرا به کسی ندھی
پیرزن قبول کرد رفت و چند
دقیقه بعد جوان خود را اسب
ساخته و پیش پیر زن را
و آنجا ایستاده شد پیر زن
جلو اسب را محکم گرفت
درین اثنا جادو گر از آنجا

دختر فو را جلو اسب را رها
کرده و گفت پیر.
جوان کبوتر شده به هوا
برید جادو گر خود را با شه
ساخته از عقب کبوتر برید
رفتند و رفتند... تا به چمن
گلی رسیدند جوان خود را
گلی ساخت جادو گر فا لیز
را خرید و گلها را یکی بعد
دیگری شکستند دو سه دانه
که به طالب ماند بود جوان
به هوا پرواز نمود.
رفتند و رفتند تا که به قصر
همان حاکم رسیدند جوان
به گردن دختر حاکم
طوق زیبایی گردید و به دختر
حاکم گفت: هوش کن
این طوق را بکسی ندھی
دختر حاکم هریض شد او را
پیش جادو گر برداشت حاکم
گفت: شکر انه
چند می شود گفت
طوق دخترت. آن دختر طوق
خود را نمیداد حاکم گفت بد
دختر حاکم به قهر آنرا به
زمین زد طوق ارزن گردید
جادو گر خود را مرغی ساخت
ارزن هارا خورد یکدا نه ارزن
که همان جوان بود زیر قا لین
باقي ماند.

جادو گر که دید جوان خیلی
ورزیده شده خود را بشکل
اصلی در آورده گفت: ای
جوان من دیگر با تو کاری
ندارم میدانم که تو به اندازه
من لایق شده ای. حاکم
از دیدن سحر های جوان
راضی شد که دختر خود را به
وی بدهد.

فرستنده: محمدقاسم

قصه

جادو گر

میگد شت دید شا گر دش
همان طالب است که سحر روی
را آموخته است و خود را اسپی
ساخته از عناد خواست تا
آنرا خریده بشکشد جادو گر
رفته سه جوال طلا آورد به
پیرزن داد و جلو اسب را
گرفت رفت.
جادو گر اسب را به خانه
آورد.

دختر جادو گر متوجه
شد که این اسب همان
جوان است بنابر آن کار درا
به موری تنور پنهان کرد
گفت بیا این را محکم بگیر
تامن کارد را بیدا کنم جادو گر
بطرف موری تنور روان شد

تر جمه هوس

آشیانه لک لک ها

روز های بها ر فرامیرسید . عصر يك روز «هن»
صدایی را از بالای با م شنید . او با زی را رها کرد و به
صدا نیکه شنیده بود گوش فراداد . بعد خواهر کوچکش را
صدای زد . « گریتل !

آیا تو آوازی را شنیدی ؟

گر تیل به آسمان نگریست و جواب داد من لک لکی رادر
آسمان دیدم !
لک لکها دو با ره بر گشته اند که در آینجا برایشان آشیانه
پسازند . به صدایها گوش بده ، آنها در حال پرواز آواز های
قشنگی سر مید هند .

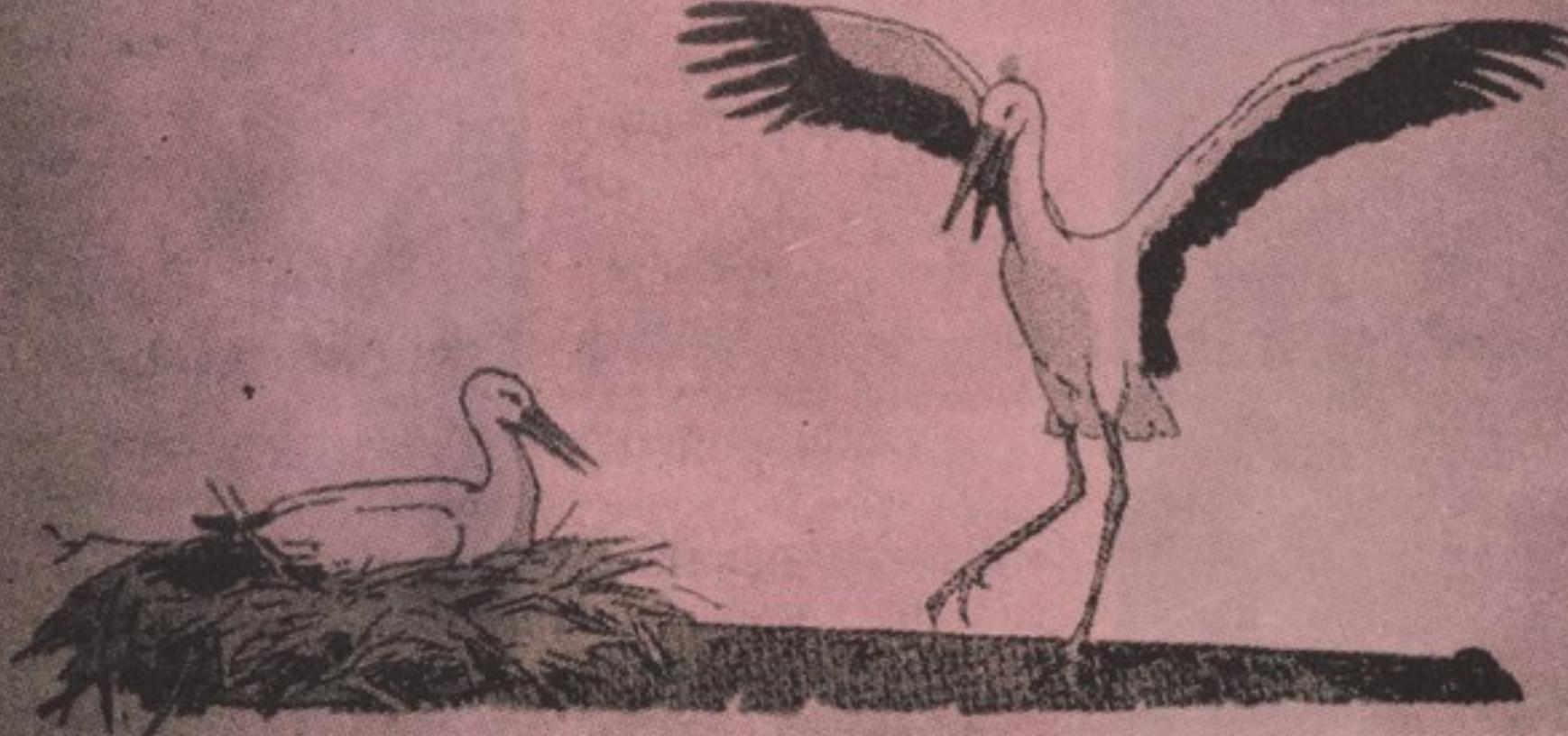
اطفال بسوی بام خانه نظر انداختند ، آنجا که هن یک
عراده گادی را گذا شته بودواين عراده برای ساختن آشیانه

محل منا سبی بود .

گر تیل پرسید : چه فکر
میکنی ، آیا آنها در با لای
بام خانه ما برای خود آشیانه
خواهند ساخت ؟
هن جوا بداد :

بلی ، من یقین دارم ، آنها
اینکار را خواهند کرد . زیرا
ممکن است یکی از لک لکها
ارابهرا روی بام بیینند و بعد
در آنجا آشیانه برای خود
بسازند . هر قدر که لک لک ها
نز دیکتر میشند ند اطفال
میتوانستند که پر های سبی
شانرا ببینند و آواز بالهای

بعیه در صفحه ۳۳



انسان و استفاده از اراضی

خیلی سرد و گوارا میباشد.
چون چهار جانب خیمه باز بوده و
عوا بخوبی در آن جریان مینماید برای
کسا نیکه در میان خیمه ها باشند
گوا را و خیلی مستریح میباشد.
برای مدت تقریباً ۹ ماه در سال
بدویان در حرکت بوده از یکجا بجا ای
دیگر حرکت مینمایند و از یک واحد
به واحد دیگر رفته یکی دو روز رادر
آنجا می‌گذرانند نه تنباشه ما هیرا که
عوا نه گرم است و نه سرد و نه
بقیه در صفحه ۳۴

بیفتند و آنها باید چا هایی را جستجو
نمایند که از هر نگاه مفید و منمر
باشد.
بدویان معمولاً مسا فرت های خود را
در شب انجام میدهند یعنی از طرف
شب از یک جا بجای دیگر به حرکت
می‌افتد، زیرا در روز ریگ های
صحراء نهایت گرم میشود و در روز
حرکت گردن خیلی دشوار میباشد در
ساعات روز بدو یان در خیمه های
خوش که رنگ سیاه دارد و آنها را
از شر گرمی نجات میدهد بخواب
میروند، خیمه های مردمان کوچی

حر کتبسوی چراگاه های دیگر
بدو یانیرا که در عکس هی بینید
چند روز دیگر درین محل خواهند
بود و این محل بسوی جنوب حرکت
خواهند کرد زیرا دیگر سبزه ها ازین
رفته و هوارویه سردی میرود.
ره ها و شتران این قبیله هر
آنچه از سبزه که درین گرد و نواحی
شان بود همه را خورده و حالا دیگر
چیزی برای خوراک آنها وجود ندارد
ازین رو حالت وقت آن رسیده
تا ازین محل بجای دیگر بحرگشت



د واو دی نجلي

خو پو دو سستا نو! زه
يقيين لرم چه تا سبي به زيياتى
كيسى او ريدلى او يالوستى
وي. لakan در اوري دنجنى كيسه
دويره خو ندوره او په زپه پورى
ده. هيله كوم چه د شروع
شخه ترپا يه پورى يى ولولى.
گرا نو کو چنيا نو! كيسه
خوداسى ده چه وايني په ديره
پخواز ما نه كېي په يوه باد
او سمسور كلې كېبى يوه
لرگى ما توه نكى د خېلى
مير منى سره ژو ند کاوه
هغوي يه ژوند كېبى هر خه
درلودل لakan هغى يوا ز نى
موضوع چه ددوى دوير او
خوا شينى مو جبات يى منځ
ته راو پى وە، دا او لاد نه
درلودل وە دغه ميره او ميرمن
تل غمجن او خوا شينى
ښکا ريده او هميشه ددغى
مو ضوع په باب فکر جن او
اند يېسمىن وە. مير منى به يى
سپارغر مه او ما زديگر خپل

ميره ته داولادنه درلودلو له
امله ژوله او په خپل دغه
حالت به يى هغه نور هم
خوا شينى کاوه ربنتيا هم
هغوي ته دا ډير مشکله
نما ميده چه دکور کو تې او
غولې يى دکو چنى خخه خلاص



نجلی خبری کوی او وا بی،
 مه دا ریزی زه کو لبی شم
 چه ستا سبی دایا زه دیره مهر-
 بانه او خواخوری لو ر شم.
 دواوری دنجلی په خبرو، دوی
 دواوه جر ثت پیدا کوی نجی
 تر لاس نیسی او دری سره
 کور ته را خی د همد غبی ورخی
 خخه ورو سته دلر گی ما توونکی
 پکور کبی خو شحا لبی او
 خندلاره پیدا کوی میره
 او میر من دواوه په زیا ته
 پیما نه خو شحا له معلومیزی
 دوا وری نجلی ورخ به ورخ
 نوره هم بنکلی او زیه ور وونکی
 کیزی او دکور ټول کا رو نه
 په خپله کوی. په لبده مده
 کبی په ټول کلی کبی کبی-سی
 دوا وری د نجلی د بنکلا او
 کار نیده تو باوازه خپریزی
 او په هر کور کبی بی صفت
 او ستا ینه کیزی د کلی
 ټولی نجو نی دلر گی ما توونکی
 کره را تلی او دوا وری د نجلی
 سره بی لو بی کولی او راز
 راز نخا وی به بی سر ته
 رسو لی. په حقیقت کبی
 او س نو په ټول کلی کبی-
 لر گی ما تتو نکی د کاله
 خو شحا لی او خندل هیخ
 خای نه لیدل کیده میره او
 میر من دوا په خو شحا له
 وه او په لپو لپو بی خندل.
 ور خی بی په بل پسی
 تیر ید لی، هفتی او میا شتی
 راتلی او تلی، خو چد ژ می
 فصل تیر شو او دیسر لی
 زیه ور وونکی او پر طراو ته
 خیره بنکاره شو ه او هری
 خوا ته دا ګلا نو او بنو بویونو
 کار وانو نه روان ټول.
 پاتی لری

دی په خان کړه دواوه به دکور
 خخه بېر ته وو زو هلتنه به
 دخه وخت لپا ره چکر ووهو
 او ضمنا به دراز راز چر تو نو
 او اند یېښو خخه خا نو نه
 بیغمه کړو میر منی بی ور
 سره خو بنه کړه دواوه دکور
 خخه وو تل اور ذنبت خوا ته
 روان ټول د لاری په تر خ
 کبی میر منی خپل میره ته
 وویل! که چیری ستا خوبنیه
 وی، را شه چه داوا وری خخه
 یو هنک یا نجلی جوړ کړو او
 دیو خو دقیقو دیاره به مو
 وخت بنه تیر شی میره بی
 ور سره ومنل او ورو سته
 دواوه په ګډه د وا وری خخه
 یوه بنکلی او په زیه پو ری
 نجلی جوړه کړه او هغه شه
 چه دیوی تبا یستی نجلی سره
 بناییدل هغنسی بی وکړه بیا
 بی په نو بت سره د وا وری دا
 نجلی سره خبری شروع کړی
 او ګله ګله په بی په زوره
 زوره خهدل هغنوی دوا په
 داغه راز افکارو او خیا لا تو
 کبی دوب و چه نا ببره
 دوا وری نجلی ستر ګی خلاصی
 کړی په خبرو بی شروع
 وکړه او د رنګه بی وویل:
 السلام عليکم! زه دوا وری
 نجلی بیم. زه کو لبی شم چه
 ستا سی دیاره د یره بنکلی
 جا نا نه او خد مت کار لور
 شم بنه به دا وی چه کور ته
 ولاړه شو.

دوا وری دنجلی په خبرو
 سره میر من او میره دوا په
 وار خطأ کیزی، زیه بی بند-
 بزی او نژدی دی چه لیو نی
 شی. لامن بیا هم دوا وری

وه او پکور کی بی دهیخ
 کو چنی او از نه وو. هغنوی
 دواوه دخبلو ګا وندیا نو
 او نورو ګلیوا لو کو چنیان
 لیدل له یوی خوا به دیسر
 خو شحا لیدله لا کن دا چه
 دوی او لاد نه دراود دیسر
 خوشینی کیدله. به دغه ترتیب
 سره کلو نه کلو نه تیرشول
 بیا هم هغنوی داولاد خبتن نه
 شول.

یو کال دزمی مو سم راغه
 خو را سخته یخنی پیل شو
 او مستسلسل خو ور خی زیاته
 دواوه واو ریدل او دغه ونو
 سرو نه، لمنی او دبنتو نه بی
 سپین واپول. یوه ورخ نا
 ببره هو، صافه شو، اسمان
 شین شو او هری خوا ته دلمر
 وړانګی خپری شوی د کلی
 نوزو کو چنیا نور دخبلو کورو نو
 مخی ته دواوری خخه راز راز
 دواوری خلک جوړول او زیاته
 خو شحالی بی خر ګندوله.
 لر ګی ما توو نسکنی او
 میر منی بی دخبلو کور د کړ کی
 خخه کو چنیا نو ته کتل او
 په ډول ډول افکارو کبی-سی
 ډوبوه اود او لادنه دراودلو
 درد بی احسا سا وه. پدی
 وخت کبی ناخایه دلر ګی
 ما تو ونکی دستور ګو خخه
 او بنکی شروع شوی او دخو
 شیبو دیاره بی پر باړ خو ګانو
 را روانې شوی. ورو سته بی
 او بنکی پا کې کړی منځ بی
 میر منی ته و پراوه او دارنګه
 بی وویل.

ای پسخنچی! زما زیه د یر
 راته تنګ دی که دی چیری
 خو بنه وی، ور شه جا می

پسر دریا



وقت باد تند می شود و یا سمت آن تغییر می کند. او می فهمید که چه وقت افراشتن بادبان های کشتی خطر دارد و در چه موقع ضروری است و چگونه باید در ساحل لنگر بیندازد. موفق با علاوه زیادر کشتی کار می کرد، سفر ها اورا پخته و با تجربه ساخته بود. چستی و چالاکی او هنگام اداره کردن کشتی ملوانان را بحیره تمی انداخت از همین سبب پدرش و دیگر کارکنان کشتی عقاب او را «پسر دریا» خطاب می کردند موفق ازین لقب خیلی خوش ش می آمد. سعید جوانمرد، و پسرش با کشتی عقاب، در بحیره مدیترانه به تجارت می پرداختند. آنها اموال بقیه در صفحه ۳۵

در قرن شانزده میلادی، جزیره کریت بدست ترکان عثمانی بود، این جزیره کوچک را در نقشه بشکل کرم کوچکی در بحیره مدیترانه پیدا کرده میتوانید. این جزیره در جنوب ترکیه ویونان و نزدیک ساحل شمال افریقا واقع است. درین داستان شما، قصه پر ما جرای جوان دریا نوردی را می خوانید که، در برآ بر مشکلات، باعزم وارد محکم مجا دله کرد. او به سر زمین های دور و ناشناخته سفر نمود، با حوادث عجیب و شگفت انگیز مقابل شد. این دریانورد موفق بود.

در قسمت شر قی این جزیره تاجری با خانوادهای خود زندگی می کرد. این تاجر کشتی نسبتاً بزرگی به نام «عقاب» داشت. اوراد مهربان و شجاعی بود، تمام مردم جزیره بوی احترام داشتند و اورا سعید جوانمرد خطاب می کردند. سعید خو دش فرما نده کشتی خود، یعنی کشتی عقاب بود (موفق) پسر جوان او در تمام سفر های تجاری با پدر همراه می بود. موفق جوان هوشیار، فعال ولایق بود. با وجودی که هنوز سنسن کم بود، باز هم از روی تجریبه چیزی های زیادی را آموخته بود. او می توانست و قوع طوفان را در بحر پیش از پیش بداند، می فهمید که چه

یکجا شوی این خانه پاره
 خواهد شد در همین لحظه
 خرس به خانه شان حمله
 آورد همه آنها برای حر گشت
 دادن دستکش فعالیت کردند
 که ناگهان دستکش مذکور ر
 که بسیار زیاد کلان شده بود
 ترقید در همین لحظه بیر مرد
 به یاد دستکش خود افتاد
 پس به همان راهی که آمد
 بود باز گشت، از دور چشمیش
 به دستکش خود ش افتاد
 که حر گشت میکند و لی همین
 که سگ او آنرا دید و صدا
 کشید همه حیوانات ترسیدند
 و به هر طرف قرار کردند و مرد
 بیر نزدیک دستکش رسید
 و آنرا برداشت و به همین
 قسم خانه حیوانات و داستان
 شان بایان یافت.



ترجمه: صالح محمد کهیسار

دستکش پیر مرد

روزی از روزها مردپیری باستکش در بین جنگل در
 جستجوی شکار بود در حین گردش دستکش از نزد شن
 افتد و همان قسم در جستجوی شکار بود ناگهان موشک از
 دور دستکش را دید و با قدمهای کوتاه خود نزدیک
 دستکش شد و قتی آنرا دید و باخود گفت با ید من در این
 خانه گک زنده کی کنم و داخل دستکش شد لحظه
 نکد شته بود که بقه از دور آمد و نزدیک دستکش شد
 استاده شد گفت او درینجا که زنده کی میکند موشک
 صدازد من موشک درینجا زنده کی میکنم بقه برای موشک
 گفت اجازه است من بیا یه موشک برایش گفت بیا بقه
 به پهلوی موشک در دستکش جا گرفت به همین قسم لحظه
 بعد خر گوشک از همینجا میگذشت که ناگهان
 چشمیش به دستکش افتاد و پرسید خانه از کیست موشک

جواد داد خانه موشک و بقه
 خر گو شک نیز از آنها
 خواست تابا آنها زنده کی کند
 واو هم در دستکش دا خل
 شد لحظه بعد رو با هم به
 همین قسم داخل دستکش
 بیر مرد شد و گرگ آمد و
 درین خانه عجیب و غریب
 جا گرفت اما بعداز چند لحظه
 خرس بز رگ از راهی دور
 بعد از ایله گردی ها نزدیک
 آمد و گفت درین خانه کیست
 موش جواب داد من موش
 بقه گک خر گو شک رو باه
 و گرگ زنده کی میکنیم خرس
 بالعن قهر فریاد زد من هم
 میخواهم که با شما یکجا
 شوم موشک گفت دیگر کسی
 نه میتواند که با ما زنده کی
 کند ای خرس تو رو بجای
 دیگر اگر تو بخواهی با ما

ضرب المثلها

- اول سلام پسی کلام
- خپله لاسه گله لاسه.
- غل په غره کی نه خایبری.
- تر کانی دبیزو کارندی .
- میر و نه مری نومونه یسی
باتنی کیزی .
- خپل مال ساته گاو نیوی غل
نه نیسمه .
- هر خوک خپل مال بنه
گنی .
- سدرروغا غو منزل لنودی.
- مکوه په چاچه وبه شی په
قا.
- لز به خورم، هو سا به
اوسم .

دالیرونکی - شاه ولی
مايل احمدی دسيدنور محمد
شاه مینی ددو همی بر خی د
ابتدایی بنوونخی خخه

ده قلم شما

دو بیتی های معلمی

ارچین سرت دو خشم رفیق جان
شب و روز از غم سوختم رفیق جان
خداجانم هر اپیدا نمی کرد
ک در عشقتنمی سو ختم رفیق جان
...

خداوند اچه حال سر بر سر من
که از سان سفید شد بستر من
خداوندم ترا دا کتر، بسا زه
که ایستاده شوی بالای سر من
فرستنده - عبدالبصیر راز
بالاک پنجاوه چهار نادر شاه مینه

یک خبر جالب

دختری که با چهار دست و چهار پاتولد شده به تندرستی،
اور بیرون کشید که از آنها،
حیات بسر می برد .

بروفیسر وسن حیلیفتیش، جراح زوسی گفت : دختری که
دو سال بیش با یک جوره دست و یا و دیگر اعضای داخلی زاید
بدنیا آمد بود اگنون با صحت و تندرستی بهزند گی اجتما عنی
و طبیعی زندگی می کند.

این دختر در شهر ستروپول واقع ناحیه شمال اتحاد شوروی
با چهار پا و چهار دست و پنج گرده و دو معده و دو مثا نه و یک
متعلمہ ای صنف هشتمن لیسه
ستون فقرات اضای فی بد نیا آمد است .

د و ط ن ا ح م ا س

زه افغان یم جمهور یستغوازم

اسلا میت او دایمی حریت غوازم

هاتھ بی نگئی نہ بنایی

زه به روند گینه

۴ سردى

زه‌نگیالی یم بـر یالی یم

خیل هیواده شان اوشو کت غوازم

اخلاق لوجه ایمان لرم

لہ پاک خدای، ج، شخھے شرافت غوارم

دفضل، هادي وفون: زاده ۱

دوسنی باکسی کن که چون
مریض شوی به عیادت نماید.
هرگاه از برادر خود سه چیز
دیدی بدو امیدوار باش، حیا،
امانت، راستی هر گاه این سه
چیز در وجود وی مشا همه
نکردی امیدی بر آن نداشته باش
ارسالی ناهید نواب صنف
هفتم لسنه زوغه نه

ایمان قوت روح است سر
چشمها ایمان سه چیز است،
عقیده پاک، حیا و حفت و خدا،
بر سرتی.

- سخنگوی باشید لیکن دروغگوی نباشید .
- هر که مشوره گندندامت نمی بیند و هر که صرفه جو بی گند فقیر نمی شود .
- ارسالی محمد شریم فرمیم

کلمه ها

آرام بخش ترین کلمه «عفت»

جذاب ترین کلمه

۲۰۹

تلخ ترین کلمه

«قشہاںی»

ارسالی بصیر میر زاده

نقاشی لقمان نوابی

پیوسته به گذشته

ترجمه و نگارش ژوندی

رمه ز زندگی

۹ - نامه پوستی - پوستکارت

پوستکارت عکس دار

قرار می دهند .

معقول است اگر قبل از حضور یابی نزد کسی قبلاً کارت ویزیت ارسال شود ولی نامعقول وقتی خواهد بود که رفت و آمد نزد خویشا و ندان و دوستان خویش از کارتهای ویزیت استفاده شود خاصتاً اگر این رفت و آمد های بکثرت انجام یابد .

اگر شما به ملاقات کسی میروید و او را در منزلش یا محل کارش نمی یابید بهتر است در پشت کارت ویزیت تان چند حرفی برایش بنویسید .

در فرانسه سا بقا معمول بود که عقب کارت ویزیت بعضی از حروف الفبای امی - نوشتنند و این حروف معا نسی مختلفی را به اطراف ارا نه میداشت تاکنون نیز در بعضی از کشورهای اروپائی نیز

پسته را روی پاکت راست و منظم بچسبانید و برای این منظور کنار راست بالای پاکت (کنار چپ بالای پاکت) را انتخاب نمایید .

برای اطلاع بعضی اخبار کوچک ممکن است عوض کاغذ پستی ، پستکارت مورد استفاده قرار گیرد ولی بخاطر داشته باشید که تسلیت ها ، دعوتنامه ها ، تبریکی و ... در پستکارت نوشته نمی شود راجع به اسرار و خصوصیات شخصی هیچگاهی در پستکارت چیزی ننویسید ، این اسرار را هر کسی می تواند مرور کند و بخواند .

برای آمرین و اشخاص مشهور در پستکارت چیزی نوشتن عاقلاً نه نیست .

در راه سفر برای آشنایی و یا دوستان ، خویشا و ندان و رفقاء به منظور نمایاندن علاقه خود نسبت به آنها پستکارت های منظره دا را رسال میشود . بالای اینکونه پستکارتها نوشتن با پنسیل نیز مجاز است . راجع به موضوعات جدی و مخفی روی همچو پستکارت ها حرفی نباید نوشت .

ز - کارتهای ویزیت :

بعضی ها به این عقیده اند که حالا دو ران استفاده از کارت ویزیت که شده و این عمل بد تلقی می گردد . ولی با وجود این عقاید باز هم استفاده از کارت ویزیت فوق العاده مفید واقع می شود . کارت های ویزیت را در راوقات مختلفی مورد استفاده

استفاده ازین شیوه معمول است برای اینکه بر خورد ها شاید در ممالک اروپائی میسر گردد ناگزیرم بعضی ازین حروف را توضیح بدهم:

تبریکی سال نو اظهار تسليت

اظهار شکران

برای معرفی کردن شخص برای طلب عفو.

حروف مذکور با پنسل و یا رنگ در کتاب راست و یا چپ کارت نوشته میشود که تقریباً شکل نیمه رسمی را بخود گرفته بود. و شخص مو رد نظر با مطالعه این حروف آرزوی نویسنده آنرا مکمل درک می نمود.

ح - دعوت - دعوتنامه

رفقای نزدیک را میتوان ذریعه تلیفون دعوت کرد و لی بصورت عمومی این عمل شخصاً و یا توسط نامه صورت می گیرد. با کسانیکه آشنا نی کمتر دارید بهتر است آنان را توسط نامه و یا شخصاً

دعوت نماید اگر اینطور گردید در حقیقت این مفهوم رابطه رسانایده اید که او را صمیمانه دعوت کرده اید و مو جو دیت شانرا در دعوت خود موضوع مهمی تلقی نموده اید.

سعی نماید که ممکن است این را به موقع دعوت نماید بدین معنی که در نظر داشته باشید تا همانقدر وقت به طرف بدھید که برای آمدن به مهمانی شما تصمیم بگیرند و به موقع معینه حاضر شوند و یا اگر کد ام بروگرام دیگری در همین وقت دعوت شما داشته باشند از آن

شامل تعریفات و اصطلاحات علمی، ادبی، و اجتماعی

مؤلف: محمد جان (فنا)

چهارم معرفت ۱۰

• زبان (د) زبان عبارت از پکار بردن یک سلسله علایم و رموز صو تیست که بحاسه شنوایی متعلق بوده و افکار و اندیشه های مردم را از یکی بدیگری منتقل میسازد.

• دستور زبان (د): «طالعه و تشریح ساختمان یک زبان است. دستور زبان از ساختمان بکار رفتن کلمه ها برای ساختن جمله ها بحث میکند.

• عبارت از مجموعه قواعدی است که برای درست گفتن، درست نوشتند و درست خواندن بکار آید.

• واحد لفظی یا کلمه (د): هر یک از علایم و رموز صوتی که در یک زبان استعمال میشود دارای معنی و مدلول معین میباشد و بنام واحد لفظی یا کلمه یاد میشود.

• کلمه (د): لفظ معنی دار را کلمه میگویند.

• کلمه (د): کلمه در لغت سخن را گویند و در اصطلاح لفظی است که معنی داشته باشد.

کلمه هایی که در سخن گفتن و یا نوشتند بکار میروند و مطاب بوسیله آنها بیان میشود (۹) نوع است:

(اسم، صفت، کنایه، عدد، فعل، قید حرف اضافه، حرف ربط، صوت)

• کلمه های مستقل (د): کلمه هایی که هانند

(انسان، درخت، علم، مکتب ...) معنای لغوی دارد و به تنهایی و بدون بیوستن با کلمه دیگر معنی و مفهوم کاملی را منتقل سازد کلمه های مستقل نامیده میشود.

• کلمه های مقید (د): کلمه هایی را که هانند (ا، ام، ای) معنای غیر لغوی دارد و تا آنکه با کلمه دیگر نبیوئند مفهوم و معنای کاملی را نهیز ساند کلمه های مقید خوانند.

• صرف (د): از کلمه و متعلقات کلمات بحث میکند.

نحو (د): مطالعه آنوار ساختمان و صورت تشکیل ترکیبات و جمله ها را نحو گویند.

• نحو از ترکیبات جمله ها و متعلقات آن سخن میراند.

• های ملفوظ (د): آنست که توشه و خوانده میشود و در اول، وسط و آخر کلمه می آید هانند: هوش، شهر تگاه ... وغیره

• های غیر ملفوظ (د): آنست که نوشته شده اما خوانده نمیشود و فقط دعوت شما داشته باشند از آن

آشیانه لک لکها
قسمت با م را آتش گرفته بود.
هنند یعنی خود فکر کرد.
شاید کسی خانه نباشد خانه
ما را آتش گرفته و شاید
پچه لک لک هم طعمه حریق
شده است. من یا بخانه ازرا
و پچه لک لک را نجات پنهان.
او به خانه دیگر یکه در آن نزدیکی
بود رفت لارن در آنجاهم کسی
نمود. او فکر کرد که بایست
به تنها پی آتش را خا موش
کند.

من زینه ای در کنار بام خانه
گذا شدم بعد با لای بام بر آمد
و یک سطل بر از آبراه بالای
آتش ریخت. آتش از گوشه
دیگر بام زبانه کشید، هن به
تمدی از زینه پائین و با لارفت
وباخود آب آورد و با لای آتش
ریخت. با زوها یعنی از شدت
درد بیحر کت شده و چشمها نش
رادود فرا گرفته بود لارن او
همچنان به کا رخداده دادو
تلash بسیار گرد و با مرا با آبیکه
آورده بود کا ملا شست تا
اینکه آتش را خاموش ساخت.
وقتی گر تیل از مکتب آمد
از دیدن بام آتش گرفته
حیران شد. بعد مادر هن با
یکتعداد از رفقا یعنی آمدند و
دو در بالای بام خانه دیدوار خطا
شدند.

هن وقتی آنها را باین حالت
دید گفت: هیچ جای پریشانی
نیست همه چیز درست شده
است. فقط یک قسمت بام
سوخته و خانه از آتش محفوظ
مانده بود. مادر هن با نگاه های
باقیه در صفحه ۳۴

در آخر کلمه های آید مثل: هرده، خنده، گرید و غیره.

و او معنوله (د): حرف واو در برخی کلمه ها نوشته میشود. اما

خوانده نمیشود این نوع واو را معنوله گویند مثل:

خواب، خواهد، خواستن، خویش.

و او معروف (د): هر گاه (واو) بصورت درست و تقیل خوانده و

نوشته شود هاند: قبول، آبرو، سبو آنرا و او معروف گویند.

واو مجهول (د): اگر صدای (واو) در تلفظ درست ظاهر نشده و خفیف

باشد آنرا (واو) مجهول گویند مثل: او، روز، نیکو، نیرو و غیره.

یا معروف (د): در کلمه هاییکه یعنی آن بصورت واضح و تقیل ادا

شود آنرا (یا) معروف گویند چون: دستگیر، انجر، بخیل، کبیر و غیره.

یا مجهول (د): (یا) کلمه های را که خفیف تلفظشود (یا) مجهول

گویند.

هاند: شیر (حیوان) شمشیر، دلیر، پنیر و غیره ...

تخیف (د): در زبان دری گاهی بنا بر فضورت بعضی از حروف کلمه

را حذف میکنند که این عمل را تخیف و آن کلمه را مخفف میگویند. مثل:

از (آواز، آوا) از (اشتر، شتر) از (اشکم، شکم) از (اگر، گر) و غیره ...

قدرت (ف): عبارت از خارج قسمت کار بر زمان میباشد.

واحد قدرت (ف): در فزیک قدرت رابه متر کیلو گرام فی تانیه

حساب میکند. یعنی واحد قدرت کیلو گرام متر فی تانیه است.

قوه اسپ (ف): قوه اسپ واحد بزرگتر قدرت ویک قوه اسپ مساوی

(۷۵) کیلو گرام هر فی تانیه است.

در تغییک قدرت هایی هارا عموماً به قوه اسپ حساب میکنند.

رافعه (ف): عبارت از یکمیله محکم و غیر قابل انحنای است که

بدور نقطه دور خود را میتواند.

اندر چوکه آله بازی اطفال است بهترین مثال رافعه میباشد.

نقطه اتکاء (ف): نقطه که رافعه به آن قرار دارد و در اطراف آن

حرکت کرده میتواند نقطه اتکاء گفته میشود.

بازوی وزن و بازوی قوه (ف): فاصله وزن از نقطه اتکاء بازوی وزن و

فاصله قوه از نقطه اتکاء بازوی قوه گفته میشود.

جر تقیل (ف): آله ایست که توسط آن بارهای سنگین را بلند

میکنند.

جر تقیل عموماً برای حمل و نقل اموال در جهات بحری استعمال

میشود.

سطح مایل (ف): سطحی که با خط افقی زوایه ای تشکیل دهد.

سطح مایل ناید میشود.

وزن بر سطح اتکاء جسم میباشد.

تاریخ با تجربه علمی

خورند و میگذا رند تخته و
خشتها به آسانی حر کت
کنند.

اما این دفعه خوب از دست
محکم بگیرید و با تمام قوت
یک مرتبه آنرا به تکان و
شدت کش کنید میبینید که
تار قطع میشود و خشتها
جابجا میمانند. دلیل آن این
است که قوه جبر خشتها
یسنگین نکذا شدت تخته و
خشتها حر کت کنند درحالیکه
شما قوت بیشتر را در کش
کردن آن صرف کردید.

یک قوه بسیار بزر گفروض رو:
است تا آنرا حر کت دهد.

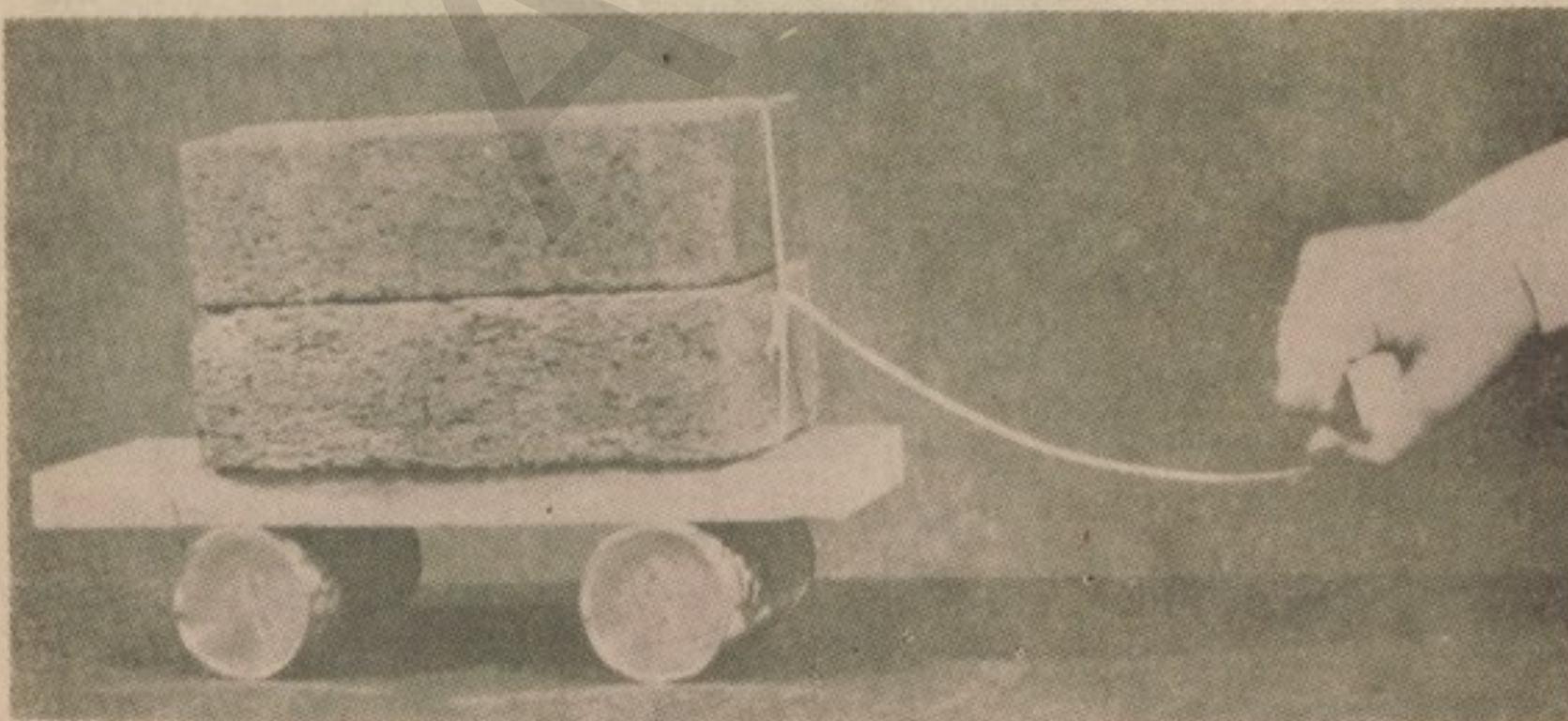
یک تار قوى را بدو ردودانه
خشتهاسته کنید و این خشت
ها را بالای یک تخته قرار
دهید که در زیر آن دو دانه
قطعی خالی حلبي گول مانده
شده باشد (عکس را ملاحظه
کنید). یک تو ته چوب کوچک
رادر انجام تار بسته کنید که
بحیث دسته ازان استفاده
شود.

وقتیکه به آهستگی ازدسته
کش کنید قطعی ها لول می

شروع مشکل است

کدام یک بیشتر قوه جبر
دارد، یک توپ فتیال یا یک
میز؟ یقین است که شما می
گوئید میز و این گفته شما
درست است هر قدر یک شی
سنگین تر باشد به همان
اندازه به حر کت انداختن آن
شی مشکلتر است.

در تجربه صفحه گذشت
شما یک سکه را استعمال
کردید. حالا تجربه قوه جبر
را بالای یک جسم سنگین اجرا
کنید. شما خواهید دید که



آیا خشتها به طرف پیشرو حر کت خواهد کرد

حل کنندگان شماره گذشته
عبدالله ، محمد عارف

ابرا هیمی ، گلر خ اتیک،
هزار الدین ایامی، فوزیه سید

زاده، چیلان علی ، ولی الله
علی ، زرمینه مرزی، شهلا

اکرا می، محمد یعقوب اکرا می
سید وحدت ، محمد حکیم
خنده رو ، فریده سید زاده،

محمد داؤد رحمتی، میر ویس
صدیقرزاده، پردل مهر پور ،

شاکره قریشی ، عفیفه قریشی
ناجیه قریشی ، سید عزیزالله

قریشی، خواجه حمید الله ،
مرضیه شفیع رستمی ،

سید روشن روبل ، سید
حنیف روبل، مکرمه او بی

وکیلزاده، بشیر احمد ضیفی،
سید کمال الدین فخری، عبد

الفتاح ، آسیه واصل، احمد
صدیق ، ناجیه لعلی، شاه ولی

مایل، احمدی، تیمور شاه مایل،
احمدی محمد یونس، محمد داود
ذبیح الله احمدی، احمد فیروز
سید عزیزالله جوان ، سید -

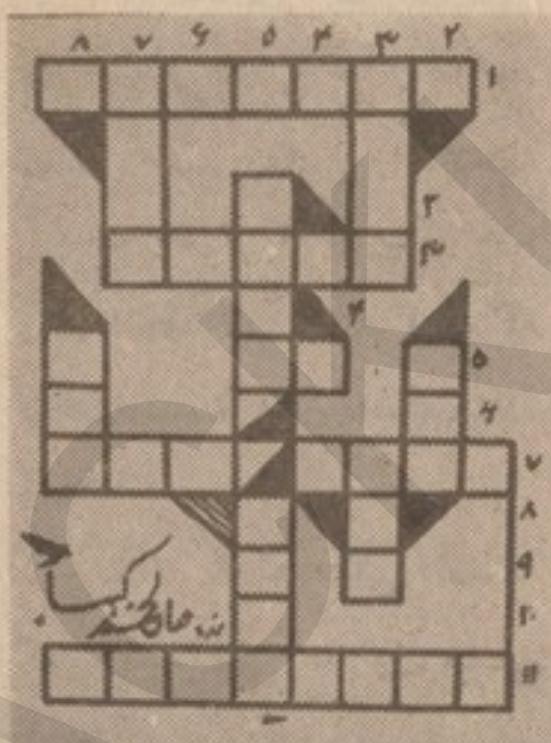
بیگم قاری زاده ، نینا ، محمد
یوسف پیک، احمد فریددانش،
احمد شعیب دانش، اختر محمد

فضلی، عبدالبصیر میرزا زاده،
عبدالوهیب میرزا زاده ، محمد
ضیا ویس ، عبدالبصیر -
لطیف ، علی محمد میرزا زاده
محمد عثمان، فرداد دهاقی ،

- سهیانو ۱ بیس



- افقی:**
- ۱- نصف نام مجله تان .
 - ۲-
 - ۳- همسایه مملکت ما .
 - ۴-
 - ۵- جدائی - یکی از فوacial سال
 - ۶- مربوط صاحب است.
 - ۷- یکی از فصل ها - در بین پدر و پسر قرار میگیرد.
 - ۸-
 - ۹-
 - ۱۰-
 - ۱۱- اگر «ن» میداشت نام یکی از ممالک آسیائی میشید.
- عمودی:**
- ۱-
 - ۲- درین کوه ها و جا



چستان ها :

در من تو است در عالم نیست .

رفتم در راه - یافتم گیاه مغزش سفید پوستش سیاه .

آن چیست که سرش از انسان تنهاش از گاو - تخمس از آب .

۵- آن چیست که ده پادارد سه سر .
«فرستنده لطیفه قریشی »

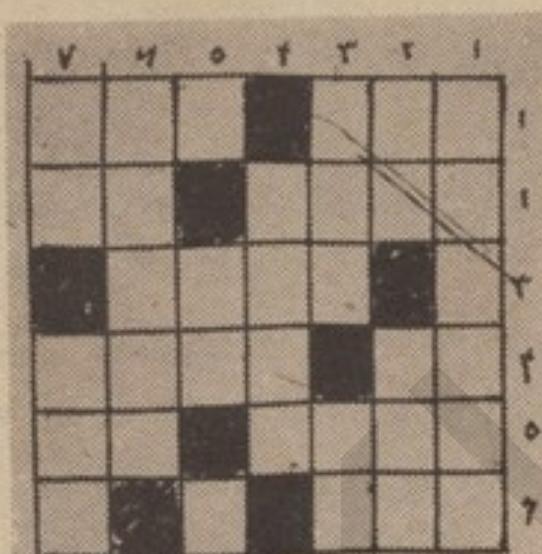
۵ - مهر و محبت معنی
میدهد - از سنگ های قیمتی.
۶ - قصد واراده معنی می
دهد.

عمودی :

- ۱ - مجله محبوب دختر ان و پسران.
 - ۲ - از حروف نفی پنستو - قهرمان بکس جهان.
 - ۳ - نا بینا - اندازه.
 - ۴ - عزت و شان معنی میدهد.
 - ۵ - بدون آن زندگی کردن ممکن نیست.
 - ۶ - آهنگساز معروف کشور
 - ۷ - هزار کیلو - چوچه میش.
- از: محمد صادق (ابرا هیمی)
متعلم صنف (هفت) لیسه
غازی

افقی:
۱ - حشرات است و هم خوردنی، نصیب انسانهای نیکو کار نمیشود.

- ۲ - از خوانندگان را دیو - یک انگلیسی.
- ۳ - از سبزیجات.
- ۴ - از اعداد - از خواراکه یا ب.



قطعاتی از همین شماره

۱	به نظرم یهترین راه مو فقیت
۲	برای یک شاگرد خوانندگان هر گز تمردن خیلی دشوار عیاشدند
۳	در سیها است به صورت منظم ساعات روز بد و یا در خیمه های خوبیش که ریخت سیاه دارد و آنوارا
۴	بسیش با کشتی عقاب در تخصیص داده شده یعنی به هند
۵	عجیزه مدیر ازه به تجارت در راعت ازان استفاده مینمایند و در
۶	کنیی میر منی خبل میر
۷	حیران شد بعد مادر هن جا پکتعداد از رفقا یش آمدند و
۸	وویل! که چیری متا خوبیه ری، را شه چه دارا بود خشنه

به دو نفر از کسانیکه سرگرمی قطعاتی از همین شماره راحل می نمایند یک یک جلد کتاب زیبا و نفیس بحکم قرعه جایزه میدهیم .

به اساس قرعه کشی که در دفتر مجله بعمل آمد بساغلو عزیز الله قریشی و بشیر احمد صیفی برنده شدند که میتوانند جایزه خود را از دفتر مجله اخذ نمایند .

محمدقاسم ، غلام ربانی ، -
بلبیر سنتگه آهو جا، عبد -
الغفور بر نانی، غلام دستگیر -
درویش .

زرگه ، ترینا کاظمی ، مقدسه صافی ، کریمه عادل الیاس ،
محمد هاشم انور ، محمد ولی
انور ، محمد ایوب ، محمد -
یوسف نظامی ، هو شنگ -
حیدر زاده ، فهیم حیدر زاده ،
رعنا حیدر زاده ، فریدون از
مکتب افشار ، عبدالبصیر
ارغوان ، محمد مایر ، عبد -
الباقی ، کنشکا ، مضرع گلنبار
صالح ، عبدالرسول ارغوان ،
اختر محمد صالح ، طالع محمد -
صالح ، احمد جاوید صالح -
زاده ، دین محمد صالح ، فایق
هما اصغر ، رویا اصغر ، کاظم
اصغر ، رحیم ، نوریه ، نور آقا ،
احمد ولید ، عبداللطیف خنجر ،
عزیزالله نوابی ، زمری اسلامی ،

(معما)

آن چیست که در آب بیفتند
نمی شکند .

در ز مین بیفتند می شکند
چوچه هایش دورش جمیع
میشود .

سه برادرند هر قدر میدونند
یکدیگر خود را گرفته نمی -
ارسالی : مصطفی غفوری .

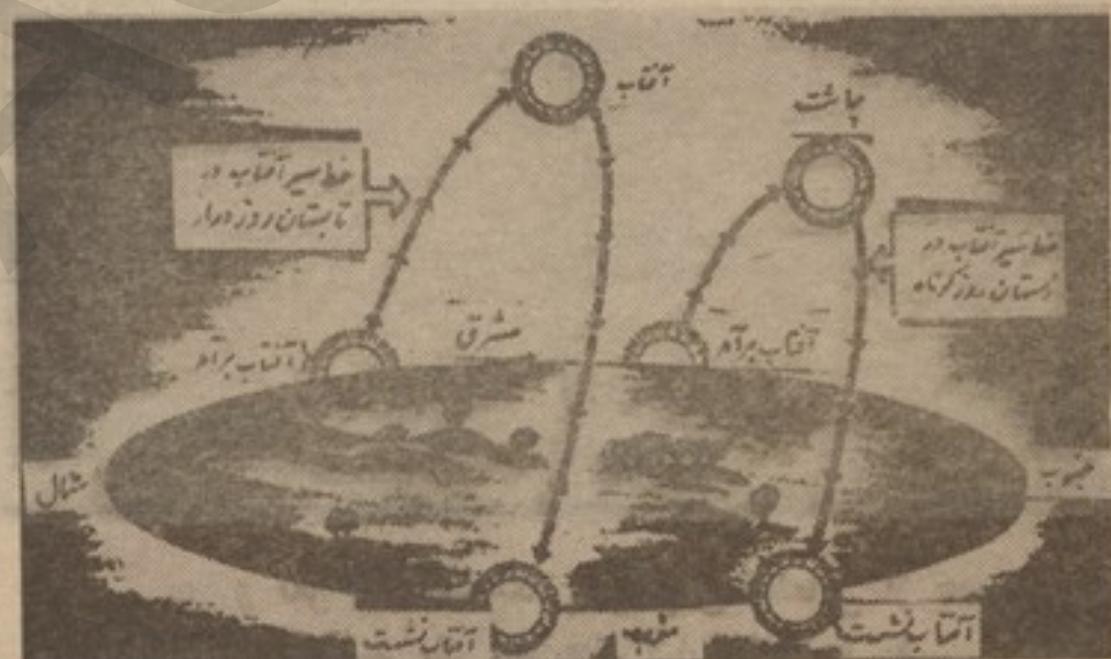
نسبت به زمستان دراز تر است.

داود پرسید، ما تما ما به اطراف شمال خط استوا بر واژ کردیم همین طور پیست؟ اگر همین پرواز ما به جانب جنو ب صورت من گرفت چه مشاهده می کردیم؟ کاکا گفت: بلی به طرف شمال خط استوا سفر کردیم؛ احیاناً این سفر ما بطرف جنوب هم می بود عین تحولات را می یافتیم، یعنی بعد از عبور از منا طق چنگل دار کانگو به جلگه های وسیع رسیده و سپس به مناطق علفزار (مرغزار) بدون درخت جنوبی میرسیدیم. یگانه رق آنسست که در جنو ب خط استوا تابستان بوده و بنابر آن عوض هوا ملا یم بارا نی گرم میباشد. در حدود یکهزار و پنجصد میل در جنوب خط آسمتوا مادشت و سیم دیگری را می یافتیم که به نام کالاهاری یاد می شود. کاکا اضافه کرد اکنون دانستید که سفر به شمال و جنوب خط استوا چندانی فرق مشاهده نمی شود بهر صورت صحبت اکوتاه کنیم زیرا دریای نیل مانند خط نقره ای پیش روی اظهار گردید و همچنین، در حالی که اشاره می نمود، گفت آنجاست شعبه خر طوم و صحبت باقیمانده را در همین استراحت شب در هو تل خر طوم دنبال خواهیم کرد.

بیا ییلد تا از خط استوا بازدید نمائیم

داود پرسید، راجع به گوره خر چه گفتید، کاکا گفت در افریقا گو ره خرهای خیلی زیاد است گرچه بسیاری آنها در قسمت جنوب بی قاره افریقا یافت می شوند. پرانه به سخن آمده فریادزد تما شاکنید بعد از طی فاصله زیاد که جز علف چیزی دیده نمی شد اینک یکتعداد در خست محدود معلوم می شود، کاکا گفت: ما اکنون به دشت که صحرای داد می شود نزد یکتر میشویم و درینجا باران بسیار کم می بازد که روی همین علت برای درختان آب کفایت نمی کند. سپس کاکا اضافه کرد اکنون وقت آن رسیده که به تماشای دریای معروف نیل، شروع نمایم، قرار است امشب را در کنار آخر دشت د رخر طوم سپری نمایم.

بهرام پرسید: از خط استوا چقدر فاصله گرفته ایم. کاکا گفت: در حدود نهصد میل. باز هم بهرام سوال کرد این مملکت (سودان) نسبت به مناطق چنگل در کانگو که امروز صبح آنرا ترا لک گفتم چه فرق دارد؟ کاکا گفت نسبت به کانگو باران بسیار کم می بازد ماهی تابستان حتی نسبت به مناطق خط استوا گرمهتر است. یک فرق دیگر نیز می جود است با این ترتیب که در خط استوا آفتاب دائم در حدود ساعت نیش غروب می کند در تمام روز هادر حدود دوازده ساعت می باشد اما درینجا روز هادر تابستان



شکل بالا مسیر آفتاب را بالای کشور سودان در تابستان وزمستان نشان میدهد. روزها در زمستان کوتاه می شود زیرا محور زمین از آفتاب کج می شود.

آشیانه لک لک‌ها



شانرا خوبتر بشنوند . بهم خوردن بالهای لک لک‌ها آواز مخصوص صی دارد . هر پهار که پرندگان به قریه می‌آیند آواز با لهای شان و نغمه‌که سر مید‌عند پیام آور فصل تو است ونوید دهنده بیهار بار یکی از لک لک بزر گتر از دیگران بود کمی پا یین‌آمد و در با لای بام‌خانه به پرخزدن پرداخت .

هن گفت :

آنها با م هریک از خانه‌ها را تماشا می‌کنند . لک لک‌ها حتما عراده گادی را که در بالای با م انتظار شان را می‌کشد خواهند دید . آرزو می‌برم آنها در با لای بام‌خانه‌ها آشیانه بسازند .

درین هنگام یکی از لک‌لک‌ها بالای با م فرود آمد و بایک پا در آنجا ایستاد و به تماشای عراده مشغول گشت . بعد به آهستگی بال گستر دودو باره به پرواز درآمد .

هن به آهستگی گفت : فهمید که ما اورا از دور ور انداز می‌کنیم حتما دو پا ره با همراهان خود برخواهد گشت .

صبح روز بعد وقتی اطفال بسمی با م نگریستند ، چند تا از لک‌لک‌هارا بالای عراده دیدند آنها فهمیدند که لک‌لک‌ها به کار ساختن آشیانه آغاز کرده اند .

لک‌لک‌های نر با لهای خود را کشید و نول خود را بطرف

زو جه اش باز و بسته کرد . او نسبت به گر تیل بلند قامت ترمیتمود . اطنال بسیار خوشحال شدند که پرندگان بزرگی با لای بام‌خانه شان مسکن گزیده اند .

بعضی او قات لک لک‌ها درمز رعه برای بدست آوردن دانه و غذا به گشت و گذارمی پرداختند آنها میدانستند که در قریه کسی به آنها آزاری نمی‌رساند . ازینرو آنها نمی‌ترسیدند . بلک روز صبح گرتیل یک چوچه لک‌لک را در فرز دیگی آشیانه اش دیداوشتابان دویدن گرفت تابه هن خبر بدید .

گر تیل گفت :

او، هن من یکی از بچه‌های لک لک را دیدم . او در کنار آشیانه اش برآمده است .

هن و گر تیل هر روز وقتی از مکتب رخصت می‌شندند . بزودی خود شا نرابه خانه میرسانند تا لک لک‌ها را تماشا کنند . برا یشان خیلی خوش شان بود که غذا خوردن بچه لک لک را در حالیکه مادر غذارا بانول خود بد هن ش می‌گذاشد .

یک روز وقتی هن از مکتب بخانه می‌آمد ، دید که لک لک روی آسمان خانه‌شان پرواز می‌کنند . و بسیار سرما سیمه معلوم می‌شود .

هن فکر کرد . آیا این یکی از لک‌ها می‌خواهد بود ؟ او شروع بدویدن کرد برای اینکه فکر می‌کرد شاید اتفاقی رخداده باشد . وقتی در نزدیکی خانه رسید یک خط سیاه دود را دید که از کناره بام‌خانه بیرون بلند می‌شود . یک

باقیه در صفحه ۲۸

انسان و استفاده . . .

زیرا شتر های بدو یان قادر است
که در شرایط بسیار ناگوار صحراء
زندگانی تهایند. طوریکه برای بدویان

علوم شلوچه باهیم شرایط ممکن
نیست به کدام طریق دیگر آن سر
زمین زندگانی را دنبال کرد.

البته، برای بدو یان خیلی ساده
خواهد بود که در مناطقی زندگانی
نمایند که در هر فصل داری علف بوده
و شرایط زندگانی داشتند. رای آنها
مساعد ساخته بتوانند زیرا آنها
نمیتوانند دریک نقطه همه سال را
بگذرانند.

مگر امروز بهترین چرا گاه هادر
دست مردمانی قرار دارد که بعداً
در پاره شان صحبت خواهم کرد
همچنان مقدار زیادی از چرا گاه ها
در جهان برای گشت و گذشت
تخصیص داده شده یعنی به مقصد
زراعت ازان استفاده مینمایند و در
دیگر جدید یعنی افریکا بهترین
تجارت را تربیه حیوانات دارند.

باقیه صفحه ۲۸

لک لک ها ...
تحسین آمیز به پسرش
نگریست. مادرهن او را مخاطب
ساخته گفت «تسوخانه را از
خطر سوختن نجات دادی»
و تو لک لک ها را نجات
دادی. گرتیل گفت:
من میخواهم لک لک ها
دوباره به آشیانه شان باز
گردند.

من یقین دارم آنها برخواهند
گشت و قتنی بفهمند ما آنها را
چقدر دوست میداریم.

دکمکیانو افیس

نمودند پشم شتر را آنها گرفته و
لباس خود را از آن تربیه میدارند و
مفو شات خیلی زیبا از آن تربیه
میگردند و دیگران های آنها اکثر از
پشم شتر ساخته شده است. از
پوست شتر برای ساختن بسیار دی
از فرو ریات خود استفاده مینمایند
خلاصه اینکه شتر حیثیت زندگی را
برای بدو یان دارد.

سالانه یک تعداد از شتران را
بدو یان برای مردمانیکه به همین
مقصد نزد آنها می آیند در بدله پول
نقد و یا اجناس مورد فضورت آنها
به فروش رسانیده یا آنرا مبادله
میکنند.

همچنان بدویان اسپ را نیز دوست
داشته چند را اس آنرا نیز با خود
میداشته باشند، و اسپ هم دیگرین
آنها یا چیز تجملی بوده تنفس داران
قبیله های شان اسپ داشته ازین رو
هر کس که داری اسپی باشد خیلی
با داشتن آن التغیر میکند.

بر عکس از شتر، اسپ همچکا هی
در بیان های بی آب و علفزندگی
کرده نتوانسته و آنطور دیگه شتر
چند روز بدون آب زندگی کرده میتواند
و خار خود را کشی است اسپ هرگز
با چنین شرایط زندگی کرده نمیتواند
و باید در چرا گاه های پر از علف
بوده و در آنجا به چرا گاه باشند در غیر
آن زندگی اسپ خیلی مشکل است.
ازین رو بدویان شرایط دارای اسپ
میباشد مینمایند مثلاً برایش جو و کاه
و غیره خوراکه های مورد فضورتش
را تربیه میدارند و آنرا در میان
جوال ها توسط شتر ها نقل میهند.

بارزندگی وجود دارد و بدو یان در
اطراف دمشق اقامه کرده و نفس
راحت می کشیدند اما در مدت حرکت
خوبیش آنها تا زمانی دریک واحد
می مانند که در آنجا برای خود و
حیوانات شان شرایط زندگی مهیا باشد
و بعد از آن که مدتش خیلی کم است
به حرکت می افتابند و بجهای دیگر
میرفندند تا از شر گرمی و یا سردی
و یابنودن غذا در امان باشند.

شتر برای هر مقصد:
بدو یان از شتر منعیث بهترین
وسیله حمل و نقل استفاده میگردند
این تنبا و یگانه استفاده آنها از
شتر را تشکیل نمایند بلکه از آن به
مقاصد دیگر ورفع شرو ریات دیگر
نیز استفاده مینمایند مثلاً از شیر
شتر نو شیده و منعیث یگانه منبع
غذایی آنرا استعمال میگردند و آنرا
صرف می نمودند، یکی دیگر استفاده
آنها از شتر عبادت از استعمال
گوشت آن است که آنها شتری را
کشته و از گوشت آن خلا تربیه می



سیپیلا «اشمرفی»
علا قمتد کمکیانو افیس

پسر دریا

تجارتی را از سواحل تر کیه ،
مصر ، لبنان و قبرس بشمال
افریقا و یا هسبا نیه می
بردند .

در جزیره کریت یک نفر
دیگر هم باکشتنی به تجارت
می پرداخت ، گرچه کشتنی او و
از کشتنی عقاب کوچکتر نبود ،
ولی باز هم نمی توانست با
موفق پدرش رقابت کند .

زیرا سعید جوانمرد و موفق
هم پشت کار داشتند و هم
رویه نیک و سلوك خوب شان
باعث آن گردیده بود که
دوستان زیاد در بنادر مختلف
پیدا کنند و اعتبار بیشتر
داشته باشند .

عیسی رقیب تجارتی موفق
و پدرش آدم کینه تو ز و بد
طینتی بود .

او از موفقیت های فرما نده
کشتنی عقاب به جوش آمده
کینه ای آنها را بدل گرفته
بود . عیسی از مدت‌ها قبل در
جستجوی فرصتی بود ، تا
ضرری به سعید برساند . یک
روز قبل از اینکه کشتنی
عقاب بعد از سفر چند روزه
به ساحل جزیره کریت برسد
در میان آبها باکشتنی عیسی
مقابل شد . عیسی که افراز
زیادی را مسلح ساخته ، در
کشتنی خود مخفی کرده بود ، به
کشتنی عقاب حمله نموده تمام
امول آنرا غارت نمود . وقتی
که کشتنی عقاب به ساحل
جزیره لنگر انداخت ، همه با
تعجب مشاهده کردند که
سعید اینبار باکشتنی خالی و

بسرن یول برگشته است ، در حالی که عیسی بایول فراوان
اماوال زیاد در ساحل پیا دهشده بود .

سعید جوانمرد راسما نز دفرماندار جزیره رفته از عیسی
و عمل ناجوانمردانه اشی ، شکایت نمود و گفت که عیسی
یک تاجر نه بلکه یک دزد - زیبی است .
فرماندار جزیره گفت :

- باید در مورد ادعای شما تحقیق نمایم ، این درست
است که شما آدم محترم ، و درست کاری هستید ، ولی
بدون مدرک نمی توانم کسی را متهم بسازم ، فردا عیسی
را هم احضار میکنم ، شما هم تشریف بیاورید تا به
ادعای شما رسید گمی نمایم .

سعید ، به خانه باز گشت خیلی اندوه هکین و آز رده ،
خاطر بود ، آن شب با خاطر پریشان خوابید نمی دانست ،
چکوته ادعای خود را ثابت نماید . در میان بحر و قتنی که
عیسی به کشتنی او دستبردزد کشتنی دیگری نبود تا
جریان را دیده باشد . او ، شاهدی نداشت تا به نفع
او و بر علیه عیسی شهادت بدهد .

آفتاب از عقب امواج بحر بالا آمد ، کوچه های شهر
خاموشی شب را از دستداد و عبور و مرور مردم بر جاده
ها آغاز شد .

سعید فرما نده کشتنی عقاب به طرف بندر رهسپار
شد ، موفق هم همراه بود ، کشتنی عقاب در کنار ساحل
لنگر انداخته بود . کار کنان کشتنی عقاب در عنجه کشتنی
نشسته بودند و چای صبح را می نوشیدند . سعید ، و
موفق داخل کشتنی شدند ، فرمانده کشتنی هدته با کار-
کنان کشتنی عقاب صحبت ، کرد او به ایشان گفت که
تصمیم دارد نزد فرماندار ، رفته بفر علیه عیسی و دزدان
در زیبی اش شکایت نماید . یکی از ملوانان گفت :

- نعم اموال ما را عیسی به نام اموال تجار تی خود در
ساحل از کشتنی کشیده به بازار بردۀ است .

سعید گفت :

- با او تصفیه حساب خواهم کرد ، حال دو نفر همراه من
بیایید تا به فرمانداری جزیره برویم ، فرما ندار آدم حقیقی
زمتصغی است .

فرمانده کشتنی عقاب همراه فرزندش موفق ، پسر دریا ، و
دونفر دیگر بطرف قصر فرمان دار برآمد افتادند .

فرماندار آنها را نزد خود پذیرفت ، عیسی نیز به آنجا
آمده بود ، سعید بانگا همای غضب آلوه بطرف عیسی می
دید . ولی عیسی خنده مزورانه بلب داشت . فرما ندار گفت :

«ناتمام»

سیاهه تیپ

کمی سر فه میکرد

شخصی که زنش کر بو د
روزی بخانه پدرش رفته بود
وقتی به خانه آمد آنسو شخص
پرسید :
— سرک ها رایخ نزده بو د.
زنش که ندانسته بود گپ
از چه قرار است گفت :
— شکر خوب بود اما کمی
سرفه میکرد .

«ارسالی حمیده طوفان
از ولایت هرات »

تهیه و تر تیب از بتول بشیر

از ماجرا های کندل خان

شبی در کو چه غالما لشد کندل، برای اینکه بدا ند
گپ از چه قرار است لحا ف خودرا بدور خود پیچید و از
خانه خارج شد. شخصی از تاریکی شب استفاده نموده
لحف کندل خان را از سرش برداشت و با بفرار گذ اشت
کندل خان ازین کار متعجب شده بخانه آمد. زنش پرسید
چه گپ بود؟ کندل خان جوابداد :
— هیچ گپ نبود ، جنگل لحف بود آنرا که بردنده قرار
و قرار ی شد و من هم پس آمدم.
«ارسالی عبدالغفور کیوانی متعلم صنف هشتم لیسه امامی»

بس د طبقه یی

روزی عجب خان و رجب خان سوار بس دو طبقه یی
شدند . در طبقه اول جای یکنفر خالی بود عجب خان در
آنجا نشست و رجب خان به طبقه دوم رفت .
وقتی سر ویس به ایستگاه آخر رسید ، رجب خان می
خواست از سرویس پایین شود افتاد وضعف کرد . بعد
از چند دقیقه که به هوش آمد عجب خان علت ضعف
اورا پرسید رجب خان جواب داد :

— رفیق خدار حم کرد مو تربالا که من سوار بودم همین
راه رابدون دریور آمد و هیچ تصادم هم نکرد و من بسیار

ترسیدم که ضعف کردم .

«ارسالی غلام د ستگیز درویش»

در سرویس

شخصی که هیچ در سرویس
سوار نشده بود برای بار
اول داخل سرویس شد و به
چوکی نشست و قتی که نکران
آمدو دست خودرا دراز کرد
و گفت :

— لطفا پول خود را بد هید .
آن شخص خندید و جواب داد :

— خجالت نمی کشی بدم
جوانی گدایی میکنی ؟

«ارسالی عبدالر ب ها دی
زاده»

در هو تل

روزی دو رفیق با هم روبرو شدند و بعد از احوا لپر سی
اولی از رفیق دو می که سرورویش بسته بود پر سید:
چرا سرو رویت را بسته ای با کسی جنگ کردی؟
دو می جوابداد:

— دیروز بانا مزدم در هو تل رفته بودم . در زیر میز
ما پشک بز رگی خوابیده بود نامزدم به پیشخدمت گفت
بیا این حیوان را ببرو ن کن پیشخدمت هم خیال کرد که
مرا میگوید آمد بامن بجنگ شد و مرا از هو تل به پایین
آنداخت و سرو رویم ز خمی شد.

«فرستنده نذیر احمد رنامتعلم صنف هشتم لیسه
امانی»

بیچه های امروزی

پسری با خوشحالی نزد پدرش آمد و گفت:
— پدر جان لطفا پافز د افغانی برای من و پانزده افغانی
برای خود بد هید که بروم تکت بگیرم که به امریکا
برویم . پدرش گفت به پانزده افغانی چطور به امریکا می
توانیم بروم اگر راست می کویی پس تکت طیاره را به
کجا میفرم شند؟

پسر فو را جوابداد:
— در غرفه سینماها:

«ارسالی محمد وا سع کبیر زاده»

شیردل خان و غربال

شیردل خان خواست از طاقچه چیزی را بر دارد .
ناگهان غر بال بر از پیا زبر سر او افتاد و سر شن
را درد آورد . شیردل خان عصبانی شده غر بال را به
شدت به زمین زد . در همین وقت غر بال از زمین بلند شده
به سر او خورد و خون جاری شد . شیردل خان بسا
عصبانیت به آشیز خانه رفت و کارد بزرگی را بر
داشته و گفت:

— ای غر بال حالا اگر میتوانی بیا و با من جنگ کن!

«ارسالی محمد محسن جعفری متعلم صنف هشتم
مکتب انصاری هرات»

راه حل

یک روز مادر حمید کرنسی
حمید راشست و کرنسی کوتاه
شد . درین وقت هر چشم
فکر کرد کاری کرده نه
توانست ناچار نزد زن
همسایه رفت و گفت :

همشیره جان کرنسی حمید
راشست و کوتاه شد حالا
چطور کنم اگر حمید شب
بباید جوابش راچه بدhem؟
زن همسایه گفت :

— هیچ غم نخور خود
حمید جان را هم بشور که
کوتاه شود آنوقت کرنسی
اش را بده که بپو شد .

«فرستنده شازیه و لی
زاده»

پوست رو باه

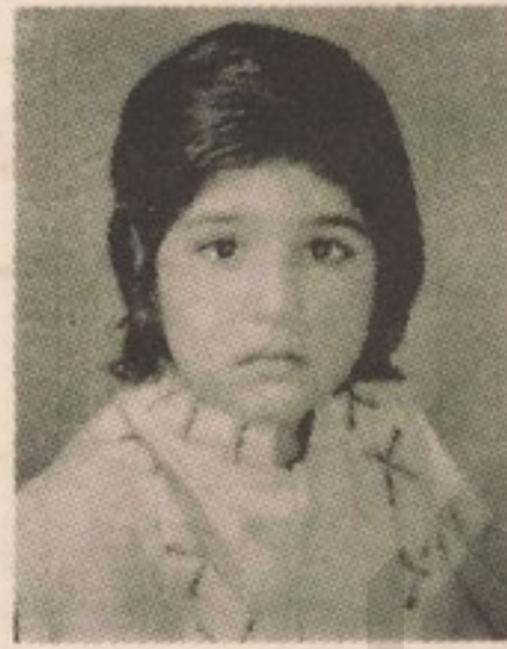
خانمی رو به شو هر خود
کرده گفت:

— چند سال است که من
همین پوست رو باه را می
بوشم ، دلت میخواهد که تا
آخر عمر با همین پوست رو باه
بکذرانم . شو هر جوابداد:
— عزیزم چه فرق میکند ،
خود رو باه هم تا آخر عمر از
یک پوست استفاده میکند .

«ارسالی احمد صدیق
واصل متعلم صنف هفت
لیسه استقلال»

پوچش

مجله پشتون ټغ راکه عکس میرزا
فلم را چاپ گرده است بدست یاورید
و منظور تان بر آورده میشود .
فریده الفغان پور و فربنا چاویدان
و دوستان دیگر شان .
اداره مجله همشه کوشش نموده
که مجله و مطالب آن مطابق به ذوق
شما خوانند گان تبیه و تقدیم شود .
مریم معجب از داستان نویسان
شناخته شده و خوب و از همکاران
خوب قریحه مطبوعات است و همیشه
داستا نهایش از خلال امواج رادیو
و صفحات مجلات کشور برای دوستان
داستان و قصهها ، تقدیم گردیده
است و در باره پیشنهاد دوم تان
باید گفت که در صفحات مجله همیشه
قصه و نوشته های تو یستند گان تو
وتازه کار را نیز نشر کرده ایم و
با زحم نشر خواهیم نمود ، امید است
که همیشه باما همکار باشید .



احمد رسول کریمی عکس‌گیر مجله

معقول بود و کارکنان مجله همیشه
میکو شنند تا الفاظ و نوشته های که
در مجله نشر میشود بسیار ساده و
روان باشد و ما با نیم در گوشش آن
میباشیم که آنچه راکه شما خواسته
اید بیش از بیش مراعات کنیم .
بیغله فوزیه ، فریده ، فیمه ،
ناجیه و دوستان دیگر شان از صنف
ششم مکتب رو بانه بلخی مزار
شریف :



کریمه دوستدار مجله

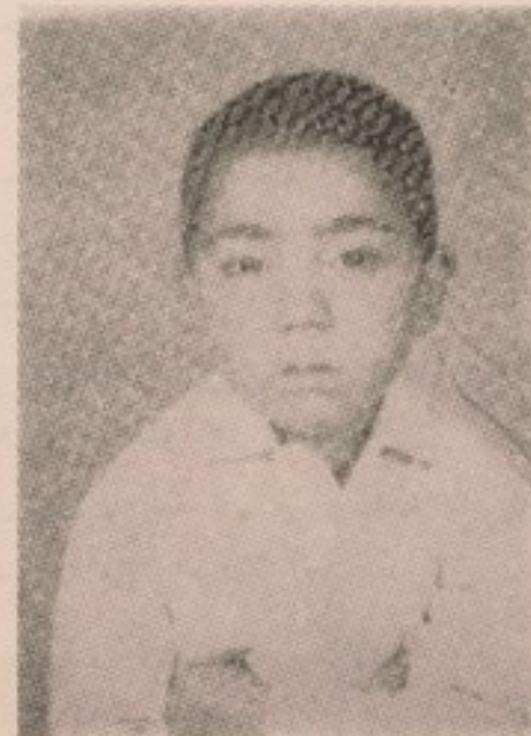
دکمکیانو ائیس

نیاز احمد صمدی متعلم صنف نهم
لیمه سلطان هرات .

نامه تان با عکس های تان به
اداره مجله رسید و ما آنها را در مجله
چاپ می کنیم و به امید سعادت و
گا هیابی شما آرزو هند همکاری تان
می باشیم .

شیما امینی متعلم صنف هشتم
مکتب گوهر خاتون هزار شریف :
از آغاز همکاری تان تشکر می
کنیم " فرب المثل های شما راحتمی
نشر می کنیم " امید واریم در آینده با
مجله همکار باشید .

عبد الفتاح گو هنورد :
نامه تان که از احساسات تان
نسبت به مجله سخن میگفت به اداره
مجله رسید . پیشنهادات تان نیز



محمد ظاهر دوستدار مجله

مجله دکمکیانو ائیس بنام گوچینانو
ائیس سالها قبل نشر میشد اکنون
نام مجله دکمکیانو ائیس می باشد .
در مورد سوال دیگر تان باید گفت
که عکس انانس بروگرام مسابقات
ذهنی رادیو در شماره های قبلی مجله
میرهن در همین سال چاپ گردیده
است و شما میتوانید مجله میرهن و

شا ولی مایل احمدی :

انتقاد شما برای ما رسید و از
توجه و علاقه صمیمی تان نسبت به
مجله و کارکنان مجله بسیار ممنونیم.
همکار عزیز :

در هر شماره مجله نسبت تراکم
فضامین نمیتوانیم که نوبت را مراعات
نکرده و فقط تنها مطالب یکی از همکاران
را در هر شماره نشر کنیم و اگر
اینکار را بکنیم باز هم انتقادات زیادی
از دوستان بسوی اداره مجله می آید.
ولی با وجود آنهم چون شما همیشه
با ما همکار بوده اید، یک شماره بعد
حتما از شما مطلبی در مجله نشر
گردیده که با این حساب شما از هایی
چاکرده گردیده اید. به امید همکاری
عای دوام دار تان .

علی محمد میرزا زاده :

جدول های شما همه به اداره مجله
رسید. و ما آنها را حتی در شماره
بعدی نشر می کنیم و امیدواریم در
آینده با ما همکار باشید .

محمد عارف کارگر حروف چینی
معارف :

امید استسلام و احترامات کارکنان
مجله را بپذیرید :

عضومنی را که چندی پیش نشر
گردید، همان قسم که شما نمیدانید
چرا چشم ان آن پسر که ره عکاس را
کج نسا خته است ما هم نمیدانیم
بغاطر یکه آن عضمون ترجمه بود و
این سوال را باید از مرجع اصلی آن

نحو د. وقتا سخانه اینکار بخاطر یکه
آدرس نشریه که از آن اصل عضمون
ترجمه شده بسیار دور و از ماقبله
دارد نمیشود تا از آن ها سوال گرد
و جواب گرفت .



نایید عثمانی طفل بشاش و صحتمند



محمد مصطفی شفیعی طفل با هوش
وصحتمند

اطلاعات او کلتور

رئیس تحریر :

محمد ابراهیم عباسی
مدیر مسؤول جلال نورانی
همیتم: عبدالرشید آشتی
تلفون دفتر رئیس تحریر
۲۶۹۴۵

تلفون مدیر مسؤول

سوچبورد: ۲۶۸۵۱-۵۵

ارتباطی: ۵۳:

آدرس: انصاری وات مطبوعه
دولتی اداره کمکیا نو افیس-
«مطبعه دولتی»
قیمت یک شماره ۳-افغانی



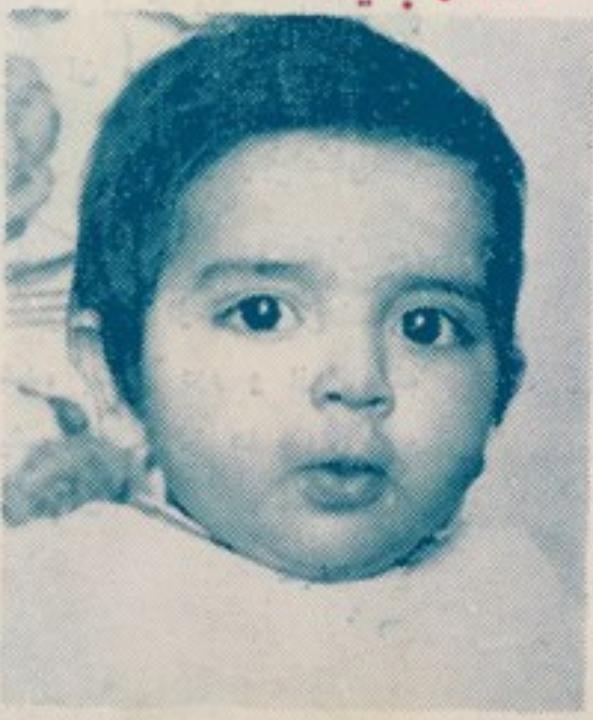
مسعود متعلم مكتب سيدة
جمال الدين دو ستدار مجله
دكمكيانوانيس



محمد عارف متعلم صنف ششم
مكتب جمال مينه دوستدار مجله



محمد قسييم متعلم صنف ششم
مكتب تجربوي دار المعلمين ،
همكار جديدا



قيس پسر باهوش و صحتمند يكه برای شامل شدن بمكتب
آمادگي ميگيرد.



احمد جاويد طهماس و شهلا طهماس دو ستداران دكمكيانو
انيس